

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مثنوی
هدایت نامه

ناشر برگزیده
هفدهمین، بیستمین، بیست و دومین،
بیست و سومین و بیست و چهارمین
نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

مثنوی هدایت‌نامه

رضاقلی‌خان هدایت

تصحیح، مقدمه و پی‌نوشت از
پگاه مصلح و لیدا شجاعی



۱۳۹۴

سرشناسه	هدایت، رضاقلی بن محمدهادی، ۱۲۱۵ - ۱۲۸۸ق.
عنوان و نام پدیدآور	مثنوی هدایت‌نامه/ سروده رضاقلی خان هدایت؛ تصحیح، مقدمه و پی‌نوشت از: پگاه مصلح و لیدا شجاعی.
مشخصات نشر	تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	چهل و هشت، ۳۶۷ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۲۱-۵۰۴-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبیا
یادداشت	کتابنامه: ص [۳۵۹] - ۳۶۵.
یادداشت	چاپ اول: ۱۳۹۴
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۳ق.
شناسه افزوده	مصلح، پگاه، مصلح
شناسه افزوده	شجاعی، لیدا، مصلح
شناسه افزوده	شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۳/م۲ ۷۵۴۱/ PIR
رده‌بندی دیویی	۸۸۱/۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۷۰۵۷۵۷

مثنوی هدایت‌نامه

سروده رضاقلی خان هدایت

تصحیح، مقدمه و پی‌نوشت از پگاه مصلح و لیدا شجاعی

چاپ نخست: ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیه

حق چاپ محفوظ است.

شرکت انتشارات
علمی و فرهنگی



اداره مرکزی: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛

کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲؛

آدرس اینترنتی: www.elmifarhanghi.ir info@elmifarhanghi.ir

مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب‌گستر، خیابان آفریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلغام،

پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳ - ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: www.ketabgostar.com info@ketabgostar.com

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: میدان هفت‌تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳

تلفن: ۷ - ۸۸۳۴۳۸۰۶

فهرست مطالب

۱	پیش‌گفتار..... یازده
۲	مقدمه..... سیزده
۳	شرح زندگی رضاقلی‌خان هدایت..... سیزده
۴	هدایت‌نامه..... ۱
۵	حکایت آن پادشاه ظالم که در شکارگاه پیاده‌ای را دید..... ۴
۶	حکایت آن هندوی نادان که در آینه نظر کرد..... ۵
۷	رجوع به حکایت طوطی و بیان اینکه گرفتاری او نه از ظلم و جبر است..... ۶
۸	در بیان آینه طلب نمودن طوطی به جهت شکیبایی خاطر به دیدار عکس خود..... ۷
۹	بیان عبور حضرت علی بن ابیطالب (ع) از کنار مزرعه و سؤال فرمودن ... ۸
۱۰	حکایت فخرالدین رازی و قول او..... ۹
۱۱	در بیان اینکه اگر به حکم «لا نبی بعدی» نبوت ختم شده..... ۱۰
۱۲	تمثیل در سؤال زغن از هما که چرا در نزد مردم مرا قدر و پایه تو نیست..... ۱۲
۱۳	قال امام جعفر صادق (ع) یخرج احدکم فراسخ..... ۱۳
۱۴	قال (ص) ستفرق امتی علی ثلاثه و سبعین..... ۱۴
۱۵	در بیان معنی دل و ذکر حدیث قدسی لایسغنی ارضی..... ۱۶
۱۶	اشارت بدان که هر چیزی از اشیا از وجهی درد است و از وجهی دواست..... ۱۷
۱۷	حکایت سؤال کردن بزرگی از قیس عامری..... ۱۸

- ۱۹ حکایت آن عاشق خراسانی و رفتن به هندوستان...
- ۲۰ رجوع به حکایت آن عاشق مسافر و رسیدن به ملک هندوستان...
- ۲۲ مناجات
- ۲۳ در بیان حدیث نبوی (ص) اذا اراد الله شيئا...
- ۲۴ در بیان آنکه قومی که نظر آنان از صورت و حسن تجاوز نکرده...
- ۲۵ در معذرت از تأخیر حکایت آن فقیر و مدح تأنی...
- ۲۷ حکایت رفتن دختر پادشاه به کنار رود...
- ۲۹ روانه شدن آن فقیر عاشق از تکیه‌گاه خود به جانب رود...
- ۳۲ دیدن عاشق معشوق را و بیخود از پای درافتادن...
- ۳۳ اشارت تبرک و تجرید کیخسرو بن سیاوش...
- ۳۴ تمثیل در ذمّ مردمان مکار حریص...
- ۳۵ قال النبی: يحشر الناس على صورت نياتهم...
- ۳۷ در بیان تمامی قصه کیخسرو بن سیاوش...
- ۳۷ حکایت سلطان ابراهیم بن ادهم...
- ۳۸ ذکر کرامت سلطان ابراهیم ادهم...
- ۴۰ بیخود شدن آن عاشق از دیدن معشوق و اجتماع هنود بر سر وی...
- ۴۲ حکایت شیخ ذوالنون مصری...
- ۴۳ گفتار در بیان با خویش آمدن آن عاشق...
- ۴۴ تمثیل در جواب آنان که گویند ابلیس علیه اللعنه موحد بوده است...
- ۴۴ رجوع به حکایت مرد درویش و به هوش آمدن آن بی‌خویش...
- ۴۶ در آوردن دختر، عاشق را به خانه خویش...
- ۴۷ در بیان ظهور عشقبازی ایشان بر پادشاه...
- ۴۸ در اطلاع پادشاه از عشق ایشان...
- ۴۹ ذکر جلالت جناب... شیخ نجم‌الدین کبری...
- ۵۰ بدگویی کردن دشمنان در حق شیخ مجدالدین...
- ۵۲ حکایت آن سلطان که بدو گفتند فلان را بکش که دختر تو را دوست دارد...
- ۵۳ مشاورت کردن پادشاه با ندیمان درگاه...
- ۵۳ حکایت شیخ‌المشايع عين القضاة همدانی که طالب شهادت خود بود...
- ۵۵ در بیان اینکه هر که رفع تعلقات جسمانی کرد و از عالم روحانی بهره یافت...
- ۵۶ در بیان آنکه حیات اهل عالم خود خواب و نوم است...

۵۷.....	حکایت آن حمّال که در خواب امیر شد.....
۵۸.....	در تمثال حسن مجاز که به مثابه پرتو آفتاب است.....
۵۸.....	اخراج کردن پادشاه عاشق را.....
۵۹.....	ذکر بیمار شدن دختر و وفات یافتن او.....
۵۹.....	تتمّه قصّه شخص حمّال که در گرمابه رفت و بیرون آمد.....
۶۲.....	در معذرت از تطویل حکایت و بیان مردن دختر شاه.....
۶۴.....	آتش زدن هنود دختر شاه را.....
۶۶.....	باز آمدن عاشق از صحرا به شهر.....
۶۷.....	قال امیرالمؤمنین (ع): دوائک فیک و ما تشعر و دائک منک.....
۶۸.....	تمثیل آن ماهی که در آب بود و نام آب شنیده.....
۶۹.....	در بیان آگاه شدن آن ماهی.....
۷۱.....	قال نبی (ص): من جالس مع الصّبیان.....
۷۱.....	حکایت اسکندر ذوالقرنین.....
۷۴.....	رفتن اسکندر به ظلمات و.....
۷۴.....	بیان اینکه بی پیر رفتن او باعث عدم مطلوب او شد.....
۷۶.....	در بیان راهنمایی کردن پیری که جوان لشکری در صندوق مخفی آورده بود.....
۷۷.....	در بیان اینکه محرومی اسکندر از راه نفسانیت او بود.....
۷۸.....	ذکر اینکه ترجیح قناعت بر جهد، در مرحله معاش است.....
۷۹.....	قال النبی صلعم...من تقرّب الیّ شبراً.....
۸۲.....	حکایت عارف بسطامی ابایزید و مرید وی.....
۸۳.....	حکایت شیخ فضیل عیاض رحمه الله.....
۸۴.....	فی المناجات.....
۸۷.....	حکایت آن عارف که گفت چندین سال حق را طلب کردم.....
۸۹.....	حکایت شیخ ابوالمغیث حسین منصور بیضایی.....
۹۰.....	در تفسیر حدیث شریف نبوی صلعم، موتو قبل ان تموتو.....
۹۲.....	ذکر محبوس کردن زلیخا یوسف را.....
۹۳.....	اندیشه کردن زندانبان که اگر یوسف را نزنم شاید زلیخا بداند.....
۹۴.....	حکایت بیماری زلیخا و قصد فصد کردن.....
۹۵.....	حکایت شیخ ابوالحسن بغدادی مشهور به سرّی سقطی.....
۹۸.....	رجوع به حکایت شیخ منصور و در حبس ماندن او.....

- در بیان اینکه در هنگامی که منصور در زندان محبوس بود... ۱۰۰.....
- حکایت شیخ فریدالدین عطار نیشابوری... ۱۰۲.....
- قال المنصور: کفرنا بدین الحق والکفر واجب... ۱۰۳.....
- تتمه حکایت شیخ سرّی سبّطی بغدادی... ۱۰۴.....
- تتمه حکایت... ۱۰۵.....
- آمدن شیخ عبدالله خفیف از شیراز به بغداد... ۱۰۶.....
- بیرون آمدن شیخ عبدالله خفیف از پیش منصور... ۱۰۷.....
- بر دار کشیدن منصور را... ۱۰۹.....
- حکایت شیخ شبلی که در قصه منصور عجب مانده بود... ۱۱۰.....
- قال النبی (ص): الناس کلّهم هالکون... ۱۱۱.....
- در بیان اینکه قصه منصور و آنچه از کتب و آثار عرفا ظاهر است... ۱۱۴.....
- تمثیل در بیان خواب دیدن کسی ابلیس را در کمال جمال... ۱۱۴.....
- در ذکر تفریق اناالحق گفتن فرعون... ۱۱۵.....
- قال امیرالمؤمنین (ع) التصوف اربعة احرف... ۱۱۸.....
- قال ابن عباس، اجتمعنا فی مسجد... ۱۱۹.....
- اذن بلال و اقام صلاة النبی و حارثه بعد فی جولانه... ۱۲۱.....
- حکایت حضرت ابراهیم خلیل... و امتحان ملائکه او را... ۱۲۲.....
- بیان تسبیح و تهلیل ملائکه و شنیدن حضرت خلیل الله... ۱۲۲.....
- رجوع به حکایت حارثه و حدیث ابن عباس... ۱۲۳.....
- فسقط حارثه بوجهه فرأینا علی ع فأخذ رأسه فوضعه فی حجره... ۱۲۴.....
- و ان رسول الله قال یا بلال خذ انا فی ماء... ۱۲۶.....
- حکایت حضرت موسی کلیم الله... و طلب رؤیت در طور سینا... ۱۲۷.....
- «ربّ ارنی انظر الیک» گفتن کلیم الله... ۱۲۸.....
- حکایت فخر العارفین شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله و ادب او... ۱۳۰.....
- فقال النبی: یا حارث این کنت؟ قال عند ربّی... ۱۳۰.....
- قال حارثه: حطّ عَنّی حجاب کان محجوباً... ۱۳۱.....
- حکایت در این باب... ۱۳۲.....
- ذکر اشعار حسّان بن ثابت در صفت عارفین و مکاشفین... ۱۳۳.....
- در رد قول آنان که گویند «الشعراء یتبعهم الغاؤون» در مذمت شعرای اسلام... ۱۳۵.....
- در بیان کنت کنزاً مخفیاً... ۱۳۷.....

در بیان بعث حضرت ختمی مآب.....	۱۳۹
قال النبی (ص): یا علی انت اخي فی الدنيا و الآخرة.....	۱۳۹
قال النبی: ان الله يعطى الدنيا من يحب.....	۱۴۰
حکایت حضرت عیسی مسیح و سؤال مردی از وی از اصعب امراض نفسانی.....	۱۴۱
ذکر صفة صفا که در مسجد حضرت نبوی بود.....	۱۴۳
در بیان اینکه اهل صفة صفا مؤمنان و عابدان امت بودند.....	۱۴۳
در بیان مختصری از واقعه شهادت کثیرالسعدت حضرت امام حسین (ع).....	۱۴۵
قال سيدالشهدا تعرفت الى فی کل شیء.....	۱۴۶
در اظهار اینکه چون آن حضرت علیه السلام می دانستند که.....	۱۴۷
حکایت اهل صفة صفا که در مسجد رسول بودند.....	۱۵۰
ورود جبرئیل و نزول این آیت: واصبر نفسك.....	۱۵۲
قال معاوية یا رسول الله ما احسن لعبکم.....	۱۵۳
قال النبی (ص): لیس شیء احب الى الله.....	۱۵۳
قال النبی (ص): لیس بکریم من لم يهتز بذكرالحبيب.....	۱۵۴
در سورة واقعه واقع است: فسیح بسم ربک العظيم.....	۱۵۵
سئل امیرالمؤمنین عن صوفی.....	۱۵۶
قال النبی (ص): اربع اشياء یزیل اربع اشياء.....	۱۵۷
حکایت حضرت ابراهیم خلیل الله با گبر.....	۱۵۷
قال علی (ع) فی وصيته ابنه حسن (ع).....	۱۵۹
تمثیل در بیان این معنی که اختلافات از نظرهای کوتاه ناظران است.....	۱۶۰
قال النبی (ص) مثل اهل بیتی کمثل سفينة النوح.....	۱۶۲
ذکر آمدن بهاءالدین بلخی به روم.....	۱۶۳
در بیان اینکه نوح پیغمبر بود و کنعان پسر صلیبی آن حضرت و با وی مخالف بود.....	۱۶۵
سئل علی (ع) یا علی بما عرفت ربک.....	۱۶۶
قال مولا علی (ع): رحم الله امرء علم نفسه.....	۱۶۸
تمثیل در باب آدمی و هواهای نفسانی او.....	۱۶۹
قال النبی (ص): ان الله خلق الملائكة و ركب فیهم العقل.....	۱۷۱
مابقی حکایت مولانا جلال الدین محمد رومی و مولانا شمس الدین تبریزی.....	۱۷۲
حکایت مردی که طبقی سرپوشیده می برد.....	۱۷۴
سؤال کردن یکی از آنچه در طبق پنهان بود.....	۱۷۵

۱۷۷.....	قال امام الهمام... ان عندنا سرنا هو الحق...
۱۷۸.....	در بیان تتمه حکایت شمس‌الدین تبریزی...
۱۷۹.....	اشاره به حکایت درویش مشتاق علی...
۱۸۰.....	در بیان ترجمه رباعی جناب شیخ اوحدالدین کرمانی...
۱۸۱.....	سؤال کردن محمد شاه غازی قاجار از اعتضادالدوله شیرازی...
۱۸۲.....	ذکر رفتن شمس‌الدین به شام...
۱۸۴.....	رفتن مولانا جلال‌الدین محمد به واسطه شوق از دنبال شیخ شمس‌الدین تبریزی به شام...
۱۸۴.....	قال النبی (ص): الدنيا حرام على اهل الآخرة...
۱۸۶.....	حکایت مردی مصری که در بیابان راه را گم کرده...
۱۸۷.....	تمثیل در باب پیران جاهل...
۱۸۸.....	حکایت آن بازرگانی که در صحرای یمن لعلی پرثمن گم کرد...
۱۸۹.....	حکایت شاه نورالدین نعمه الله ولی و امتحان کردن امیر تیمور او را...
۱۹۰.....	در بیان حدیث حضرت نبوی (ص) که فرموده لو كانت الدنيا دماً عيطاً...
۱۹۳.....	فی اصول کافی عن النبی: «ان اجل الجمال»...
۱۹۴.....	تدبیر عاقلی در محافظت تمام خارها و پیدا شدن گوهر آن بازرگان در آن میان...
۱۹۵.....	رجوع به حکایت آن مرد ساده‌دل گول با آن غولان...
۱۹۷.....	مناجات آن مرد به قاضی الحاجات...
۱۹۸.....	در بیان اینکه دین حقیقی، شریعت حضرت نبوی (ص) است و طریقت و...
۲۰۱.....	در بیان آنکه تا اولیا در جهانند، به واسطه عدم رابطه جنسیت، مردود و مطرود خلایق‌اند...
۲۰۳.....	حکایت آن مرد که گنج‌نامه به دستش افتاد و ترسید و دیگری به گنج رسید...
۲۰۶.....	حکایت پادشاهی که در لباس قاصدان به قلعه امیری رفته...
۲۰۸.....	حکایت شیخ شبلی بغدادی و ملاقات با آن دختر مجذوب...
۲۱۳.....	پی‌نوشت
۳۳۱.....	تصاویر
۳۴۱.....	نمایه پی‌نوشت
۳۵۵.....	فهرست اعلام
۳۶۱.....	فهرست منابع

پیش‌گفتار

در سرزمینی همچون ایران، نسخه‌های خطی بی‌تردید از مهم‌ترین منابع شناخت پیشینه فرهنگی به شمار می‌روند. از این رو، تصحیح و آماده‌سازی این نسخه‌ها، کاری نیست که صرفاً به منظور تلذذ از محتوای یک اثر یا تمجید و تأیید آن انجام گیرد. ما نیز این راه دشوار را با آن امید بر خود هموار کردیم که دست‌مایه دیگری برای اهل پژوهش فراهم آوریم؛ زیرا برآنیم که هدایت‌نامه، به سبب جایگاه فرهنگی و ادبی و موقعیت سیاسی سراینده آن، رضاقلی خان هدایت، شایسته است چونان منبعی چندوجهی برای پژوهش تاریخی نگریسته شود.

برای نگارش زندگی‌نامه رضاقلی‌خان و معرفی آثار او، به شرح حال‌های خودنگاشت صاحب اثر در دیگر کتاب‌هایش، که مبنای بیشتر تذکره‌ها و مقدمه‌های نوشته‌شده بر آثار وی بوده است، بسنده نکردیم و ضمن بهره گرفتن از نتیجه کوشش محققان و مصححان فاضل و ارجمند آثار او، تحقیق و تتبع مفصلی را در حد توان، از سر گرفتیم. این گونه توانستیم برخی از اشتباه‌های تراجم پیشین را تصحیح کنیم و نکته‌های تازه‌ای را دریابیم. مقدمه پیش رو حاصل این جستار است؛ البته پرهیز از مطول شدن بیش از حد مقدمه، بخشی از یافته‌های خود را در پانوشت‌ها آوردیم که قطعاً مورد توجه پژوهشگران و صاحب نظران قرار خواهد گرفت.

تصحیح حاضر را، که حاصل قریب به پنج سال کار پاره‌وقت و یک سال تحقیق تمام‌وقت است، گام کوچکی در جهت انجام وظیفه فرهنگی خویش و ادای دینی به بزرگان ادب این سرزمین می‌انگاریم و امیدواریم به پژوهندگان این گستره یاری برساند.

دکتر پگاه مصلح و لیدا شجاعی

مقدمه

شرح زندگی رضاقلی خان هدایت

رضاقلی خان در پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ هجری قمری (۱۱۷۹ خورشیدی/ ۱۸۰۰ میلادی)، ساعتی پیش از طلوع، در محله سنگلج تهران^۱ چشم به جهان گشود. پدران او از بزرگان قریه چارده، از ناحیه هزارجریب دامغان واقع در شمال ایالت کومش (قومس)، سمنان کنونی، و جنوب شرقی طبرستان (مازندران) بودند^۲ و خود را از نوادگان کمال خجندی می دانستند؛ از این رو گاهی به اسامی این خانواده «کمال» افزوده می شد، چنان که پدر بزرگ او به آقا اسماعیل کمال شهرت داشت. آقا اسماعیل در جریان منازعات زندیه و قاجاریه، از هواخواهان آل قاجار بود و در سال ۱۱۸۴ ق به حکم زکی خان زند کشته شد. پدر رضاقلی خان، آقامحمد هادی، از ملازمان جعفرقلی خان، برادر آقامحمدخان قاجار، بود و پس از کشته شدن او صندوق داری و ریاست خادمان خلوتگاه آقامحمدخان را عهده دار شد؛ اما مورد سوءظن و خشم او واقع و اموالش ستانده شد و از بیم جان با خانواده به حرم حضرت عبدالعظیم پناه برد

۱. در دوره قاجاریه به پایتخت (تهران) دارالخلافه می گفتند.

۲. به همین دلیل است که برخی از محققان چون دهخدا، به پیروی از خود هدایت، وی را «رضاقلی خان طبرستانی» خوانده اند. همچنین ر.ک: *دایرة المعارف دانش بشر*، مهدی تجلی پور، امیرکبیر، ص ۹۳۷ و مکارم *الآثار*، صص ۵۴۰-۵۴۱. در این دو اثر، آقا اسماعیل، جد رضاقلی خان «مازندرانی» خوانده شده است.

و سپس به عراق مهاجرت کرد. در سال ۱۲۱۲ق با آغاز پادشاهی فتحعلی‌شاه و به حکم او، آقامحمدهادی به دارالخلافه بازگشت و مجدداً مسئولیت پیشین به او واگذار شد. وی هنگام تولد فرزندش در سال ۱۲۱۵ ملازم فتحعلی‌شاه در سفر خراسان بود و به همین مناسبت نیز نام رضاقلی را بر او نهاد، که در زبان ترکی به معنای غلام رضا است. در سال ۱۲۱۷ آقاهادی به خزانه‌داری فارس منصوب شد و در سال ۱۲۱۸، مقارن سه سالگی رضاقلی‌خان، در شیراز درگذشت و پیکرش برای تدفین به نجف انتقال یافت. هدایت درباره وفات پدر خود در خرم بهشت چنین سروده است:^۱

به طفلی برفت از سرم چون سه سال پدر کردم از این جهان ارتحال
پس از درگذشت پدر، رضاقلی‌خان با مادرش به بارفروش (بابل) نزد خویشاوندان مادری رفت و چنان‌که خود نگاشته است نزدیک به هشت سال در آن شهر سکونت داشت.^۲ او درباره این دوران چنین سروده است:^۳

گاه خردی به حکم نسبت مام شد به مازندران مرا آرام
بودم آنجا چو چند سال مقیم یادم آید همی زعهد قدیم
رضاقلی‌خان در حدود یازده سالگی با مادر خود به شیراز بازگشت. مادر او پس از ازدواج با پسرعمویش، محمدمهدی‌خان شحنه، برای زیارت عازم مکه شد و در مدینه به سال ۱۲۲۷ درگذشت و در «بقیع» به خاک سپرده شد. در خرم بهشت اییاتی درباره این موضوع به چشم می‌خورد:^۴

ده و دو چو شد سال من لاجرم ز شیراز شد مادرم زی حرم
چو لختی در آن پاک تربت بماند به جان و جهان آستین برفشاند
پس از درگذشت مادر، محمدمهدی‌خان شحنه^۵ سرپرستی و تربیت رضاقلی‌خان را برعهده گرفت و در این امر از محبت فروگذار نکرد؛ به علاوه، ازدواج رضاقلی‌خان با

۱. خرم بهشت: ص ۴۲۱.

۲. سفارت‌نامه خوارزم، ص ۲۱.

۳. تاریخ روضه الصفا، ج ۱، ص چهل و دو.

۴. خرم بهشت، ص ۴۲۲.

۵. محمدمهدی‌خان از کارمندان دربار فتحعلی‌شاه بود و سپس شحنه شیراز شد؛ به همین سبب تخلص «شحنه» را برگزید. او در اواخر عمر داروغگی اصفهان را برعهده داشت و در سال ۱۲۴۷ در همان شهر درگذشت؛ شرح حال او در مجمع الفصحا، ج ۵، ص ۵۴۲ و ریاض‌العارفین، ص ۴۴۳ ذکر شده است.

دختر او، مریم خانم، نسبت جدیدی هم میان آنها پدید آورد، چنان که هدایت در *ریاض العارفین* آورده است: «پروردگار ظاهری فقیر نیز اوست و علاوه بر نسبت قدیم نسبت جدید نیز به هم رسید الحق فقیر کمال تربیت و نهایت مرحمت از او دیده».^۱

تحصیل رضاقلی خان در شیراز ادامه یافت و به یاری محمدمهدی خان و با توجه به سابقه خدمات پدرش، در ابتدای جوانی به دستگاه والی فارس، حسینعلی میرزا فرمانفرما و برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه وارد شد، که فرزندان فتحعلی شاه و اهل شعر بودند. از آنجا که در سنین دبستان به «سخن موزون زبان گشاده و اندک اندک پا به دایره نظم نهاده» بود^۲، برای مخدومان خود، با تخلص «چاکر» شعر می سرود و آن گونه که خود گفته است نزد آنان «معزز و مکرم» می زیست و «مناصب مناسب» داشت.^۳

سخنی کوتاه درباره تغییر تخلص رضاقلی خان

تغییر تخلص رضاقلی خان از «چاکر» به «هدایت»، تحت تأثیر و به امر حاج زین العابدین شیروانی، از مشایخ درویشان نعمت الهی و ملقب به مستعلی شاه صورت گرفت. هنگامی که حاج زین العابدین پس از سلوک و سیاحت چندین ساله، به امر مجذوبعلی شاه به شیراز رفت و در آنجا مقیم شد (حدود سال های ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶)^۴ رضاقلی خان، که به منش و روش صوفیان گرایش داشت، به جرگه ارادتمندان وی درآمد. هدایت چگونگی آشنایی با حاجی شیروانی را به سال ۱۲۳۷ در رساله *دلیل السالکین* چنین آورده است: «وقتی یکی از مخلصان ایشان و آشنایان فقیر بی نام و نشان، آن جناب را به منزل و محفل خود موعود ساختند و نام مؤلف را نیز در سلک اهل آن محفل انداختند به خدمت آن جناب رسیدم... باطناً طریق اخلاص و محبت آن جناب را برگزیدم بعدها... اغلب اوقات به خدمت

۱. *ریاض العارفین*، ص ۴۴۳.

۲. *مجمع الفصحا*، ج ۱، مقدمه: ک.

۳. *مجمع الفصحا*، ج ۶، ص ۱۲۰۹.

۴. شرح این موضوع، با تفاوت اندک در *ریاض السیاحه*، پیش گفتار، ص ۷۲ و *طرائق الحقایق*، ص ۲۸۳ آمده است.

مشرّف می‌گردیدم».^۱ در همین زمان تخلص او به «هدایت» تغییر یافت به گونه‌ای که بعضی از هم‌مسلمانان، او را هدایت‌علی می‌خواندند.^۲ شرح این تغییر تخلص را در *اصول الفصول* چنین می‌یابیم: «سبب این لقب اینکه شبی در واقعه دیده شد که در حضور آن جنابم [حاج زین‌العابدین] و حرف اسمی و نقش خاتمی در میان است و مرا به قبول آن اسم با خاتم تأکید می‌نمایند. چون روز دیگر شرفیاب شدم فرمودند در شب به خواب دیدم که به تو می‌گویم تخلص خود را تبدیل کن به «هدایت» و اصرار می‌کنم در این باب مثل کسی که از کسی بزرگ به این امر مأمور باشد و می‌گویم الاسماء، تنزل من السماء چون صدق رویای صالحه طرفین ثابت شد و به هدایت ملقب و متخلص شدم بعدها هدایت‌نامه را منظوم کردم».^۳

از این هنگام، هدایت همواره در کشاکش دو نیاز به سر می‌برد: نیازی درونی به عزلت‌گزینی و زندگی درویشانه، و نیاز به حفظ و تثبیت موقعیت کاری در دستگاه حاکم، که برای امرار معاش و امکان پژوهش ضروری می‌نمود. او در همین دوران، در قطعه‌ای با عنوان «فی التأسف و الندامة»، بابت برخی مداحی‌ها از خود انتقاد کرده است:^۴

هدایت هدایت ز خود شرم بادت چه و از کجایی که و در چه کاری
 خسی را ستایی که قاآن عهدی غری را بنامی که اسفندیاری
 در سال ۱۲۴۵، در سفری که فتح‌علی شاه به شیراز داشت، میرزا محمدتقی‌خان علی‌آبادی منشی‌الممالک، هدایت را نزد شاه برد و اصل و نسب او و همشهری بودن وی با شاه را یادآور شد.^۵ شاه او را مورد عنایت ویژه قرار داد و به پاداش قصیده‌ای که هدایت در مدحش سرود لقب خانی و امیرالشعرایی به وی بخشید.^۶ در سال ۱۲۵۰، با

۱. دلیل السالکین، ص ۲۴۰.

۲. *طریق الحقایق*، ص ۲۹۶؛ به گفته معلم حبیب آبادی، رضاقلی‌خان در شیراز با صوفیان و عارفانی چون میرزای سکوت و حاجی‌محمدحسین حسینی مراوده داشته، سپس نزد حاجی‌شیروانی رفته، به سلوک وارد شده و تخلص «هدایت» و لقب «هدایت‌علی» را از او گرفته است. (مکارم‌الآثار، ج ۲، ص ۵۴۲).

۳. *اصول الفصول فی حصول الوصول*، ص ۷۹۲.

۴. کلیات هدایت، برگ ۲۳۵.

۵. محل تولد فتح‌علی‌شاه، در شهر دامغان، در محله‌ای است که امروزه نیز مولودخانه نام دارد.

۶. به نظر می‌رسد که آنچه مبنای نظر محققان و مصححان فاضل آثار رضاقلی‌خان گشته است، یعنی گفته او در *مجمع الفصح* که دریافت لقب امیرالشعرایی را به فوت فتح‌علی‌خان کاشانی متخلص به صبا، ملک الشعرای دربار

درگذشت فتحعلی شاه و آغاز سلطنت نواده او، محمدشاه (پسر عباس میرزا نایب السلطنه)، حسینعلی میرزا ادعای شاهی کرد اما از سپاه محمدشاه شکست خورد و، با اسارت او، فیروز میرزا برادر محمدشاه به فرمانفرمایی فارس رسید. در هنگامه این درگیری‌ها، هدایت مدتی به عزلت افتاد^۱ و سپس دو سال ندیم فیروز میرزا بود و پس از آن که وی به حکمرانی کرمان گماشته شد، ملازم فریدون میرزا، برادر و جانشین او، شد و تا سال ۱۲۵۴ در این جایگاه ماند. هدایت در *روضة الصفا* نوشته است: «نواب اشرف فرمانفرمای جدید فارس فریدون میرزا مرا از حرکت منع و به سکون امر فرمود و به خلعت و انعام و رحمت و اکرام در حضرت خود معزز و مشعوف همی داشت، چنان‌که در تهنیت ورودش مدحتی که زیاده از هشتاد بیت بود موزون و معروض داشتم؛ به عدد ابیات اشرفی تومانی جایزه جایز شمرد و عطا فرمود».^۲ در این سال‌ها، هدایت افزون بر برخی مأموریت‌های دولتی به سرایش و نگارش می‌پرداخت و از هر فرصتی برای تکمیل تحقیقات خود سود می‌جست.

→

فتحعلی‌شاه، ربط داده، محل تردید باشد؛ زیرا صبا در سال ۱۲۳۸ق (۷ سال پیش از سفر فتحعلی‌شاه) درگذشته و پسرش محمد حسین، متخلص به عندلیب، لقب پدر را به ارث برده است؛ پس از او نیز پسرش، محمودخان صبا، ملک الشعراء دربار ناصرالدین شاه شده است. احتمالاً به همین دلیل شاه لقب امیرالشعراء به هدایت داده است نه ملک الشعراء. پس از فتحعلی شاه نیز محمدشاه و ناصرالدین شاه، با وجود عنایتی که به هدایت داشتند، سمت ملک الشعراء به وی ندادند. عدم توجه مناسب به این نکات موجب شده است که در پیشگفتار *روضة الصفا* نگاشته شود که هدایت با دریافت لقب امیرالشعراء «پس از فوت فتحعلی‌خان ملک الشعراء به تهران احضار شد اما بیماری او مانع سفر به تهران و رسیدن به حضور شاه شد...» (*تاریخ روضة الصفا*، ج ۱، ص ۴۷ و سه). در مقدمه فهرس *التواریخ* نیز آمده است که هدایت با دریافت لقب امیرالشعراء «در حقیقت بر مسند «ملک الشعراء مغفور» یعنی فتحعلی‌خان صبا که به تازگی درگذشته بود تکیه زد» (*فهرس التواریخ*، ص ۹). توجه به این نکته مهم است که از زمان سفر فتحعلی شاه تا مرگ او در سال ۱۲۵۰، پنج سال فاصله بوده و فرصت برای رفتن هدایت به تهران برای تصدی منصب ملک الشعراء فراهم، اما نه خود رفته و نه از سوی شاه احضار شده است. بعضی از محققان مانند یحیی آرین‌پور نیز به اشتباه نوشته‌اند که شاه لقب ملک‌الشعراء به هدایت داده است (*از صبا تا نیما*، ج ۱، ص ۲۶)؛ در حالی که لقب ملک الشعراء را حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس، هنگامی که پس از مرگ فتحعلی‌شاه ادعای سلطنت کرد و به نام خود سکه زد، به هدایت داد که با شکست او در برابر سپاه محمدشاه و دستگیری وی و برادرش، القاب اعطایی نیز منتفی شد (*فارس در عصر قاجار*، ص ۱۴۴).

۱. در مجموعه‌ای موسوم به *بیاض هدایت*، در انتهای نوشته‌ای آمده است: «حرره هدایت فی ایام العزلة، سنه ۱۲۵۱». برای مشخصات این مجموعه — بخش آثار هدایت در همین مقدمه.

۲. *روضة الصفا*، ج ۱، ص ۱۸۷.

در سال ۱۲۵۴، که محمدشاه از محاصره هرات بازگشت، رضاقلی‌خان با هدایایی از جانب فریدون میرزا به تهران آمد و در پانزدهم رمضان در منزل حاج میرزا آقاسی، صدراعظم، که داماد عمه هدایت نیز بود، سکونت یافت.^۱ پس از دیدار با شاه، به ماندن در تهران و تربیت شاهزاده عباس میرزا، فرزند محمدشاه، مأمور شد و به واسطه این منصب به لاله‌باشی شهرت یافت.

سخنی درباره آغاز مربیگری (للگی) هدایت

درباره آغاز مسئولیت للگی رضاقلی‌خان، شبهاتی در نوشته‌های موجود دیده می‌شود که جای توضیح دقیق دارد. محمدشاه به یاد پدر خود عباس میرزا نایب السلطنه، که در سال ۱۲۴۹ درگذشته بود، در سال ۱۲۵۱ نام پسر دومش را عباس میرزا و لقب او را نیز نایب السلطنه نهاد. پس از فوت این فرزند در چهارسالگی (ربیع الثانی ۱۲۵۵)، محمد شاه از همان زن مورد علاقه‌اش، خدیجه سلطان خانم، پنج ماه بعد (۲۰ رمضان ۱۲۵۵) صاحب پسر دیگری شد که او هم عباس میرزا نایب السلطنه نام گرفت (افضل‌التواریخ، ص ۱۱۱؛ بر اساس سند کتبی از خود عباس میرزا). سالها بعد (۱۲۹۵)، ناصرالدین شاه لقب این عباس میرزا را به «ملک آرا» تغییر داد. در ناسخ‌التواریخ (ص ۹۲۳) و به تبعیت از آن، در فرهنگ دهخدا و مقدمه زنده‌یاد اقبال آشتیانی بر شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا (ص ۱۷)، تولد او رجب ۱۲۵۵ ذکر شده است. هدایت آن را در شب احیای رمضان ۱۲۵۶ نگاشته که روز و ماه آن درست، اما سالش نادرست است.^۲

۱. «به واسطه انتساب با حاجیه شاهزاده متعلقه جناب حاجی میرزا آقاسی رحمه الله علیه، در آن خانه منزل یافته و مأمور به ماندن دارالخلافه گردیدم» (سفارت نامه خوارزم، ص ۱۵۲). عمه هدایت، ننه خانم مشهور به حاجیه استاد، زن فتحعلی‌شاه بود و منظور هدایت از «حاجیه شاهزاده»، دختر او، عزت نسا خانم، دختر سیزدهم فتحعلی‌شاه و عمه محمدشاه است که، به گفته مهدقلی‌خان هدایت، با پافشاری حاجی آقاسی و به دستور محمدشاه، اجباراً به عقد حاجی درآمد (تاریخ عضدی، ص ۲۸؛ خاطرات و خطرات، بیست و نه).

۲. فهرس‌التواریخ، ص ۴۵۳؛ در این که سال تولد عباس میرزا ملک‌آرا ۱۲۵۵ بوده تردید نیست زیرا، افزون بر موارد یادشده، خود او در کتاب خاطراتش تصریح کرده که هنگام درگذشت محمدشاه ننه سالش تمام شده بوده است (شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، ص ۴۴)؛ و در جای دیگر و به طور دقیق‌تر به فرزندش تقریر کرده است: «من در آن وقت نه سالم شده شانزده روز بود که در سن ده سالگی داخل شده بودم» (افضل‌التواریخ، ص ۱۱۴).

ورود و اقامت هدایت در تهران، حدود ۶-۷ ماه پیش از فوت عباس میرزای اول مذکور بوده است. از آنجا که خود هدایت، در شرح وقایع سال ۱۲۵۴، ماندنش در تهران و مأموریت خود به خدمت شاهزاده عباس میرزا را با هم ذکر کرده^۱ و در این سال هنوز عباس میرزا ملک‌آرا زاده نشده بوده، دکتر عبدالحسین نوایی، آغاز للگی هدایت را معطوف به عباس میرزای اول دانسته که جای تردید است؛ زیرا عباس میرزا ملک‌آرا چنین تصریح کرده است: «لله باشی اول من میرزا فضل‌الله تبریزی است که لله مرحوم برادرم بود. چون میرزا فضل‌الله را از لله باشیگری من اخراج کردند، مرحوم رضاقلی‌خان متخلص به هدایت به لله باشیگری من منصوب و برقرار گشت و او مردی ادیب و شاعر و باکمال بود و از پرتو نوکری من در حضرت شاهنشاه مبرور... ترقیات بسیار کرد و مورد مراحم کلی گردید».^۲ ممکن است که هدایت، تسامحاً، ماندن در تهران و آغاز مسئولیت للگی را یکجا آورده باشد زیرا در نوشته‌های دیگرش هیچ ذکری از عباس میرزای اول محمدشاه نکرده است. به علاوه، بعید است که شاه قاجار آن کودک را تا حدود چهارسالگی بدون مربی گذاشته باشد.^۳ اما آنچه مسلم است، سمت مربیگری هدایت بر عباس میرزای ثانی (ملک‌آرا) است که از نخستین سال‌های تولد او آغاز شده بود.^۴ به هر حال، این موضوعی است گشوده بر پژوهش بیشتر.

۱. فهرس‌التواریخ، ص ۴۵۲.

۲. همان، ص ۱۱۳.

۳. ذکر ماجرای دیدار سولتیکف با عباس میرزا، نایب السلطنه اول محمدشاه، خالی از فایده نیست. پرنس آلکسیس سولتیکف (Prince Alexis Soltykoff)، نقاش روسی، در سال ۱۲۵۴/ق ۱۸۳۸م به دربار محمدشاه آمده و تابلوهایی از شاه، حاجی‌آقاسی و شاهزادگان کشیده است. سولتیکف شرح داده که پسر دوم شاه را که چهار یا پنج ساله و «ضعیف و ناخوش» بوده ملاقات کرده و حضور لله او را نیز ذکر کرده اما نام او را نیاورده است (مسافرت به ایران، ص ۹۳). مترجم فارسی، در پایان کتاب در بخش ضmann، بدون سند، لله را رضاقلی‌خان هدایت دانسته است. دکتر نوایی نیز، بدون در نظر گرفتن تاریخ آن دیدار، شاهزاده را عباس میرزا ملک‌آرا پنداشته و در مقدمه چاپ دوم شرح حال ملک‌آرا آن ملاقات را آورده است؛ و جایی که به واژه «لله» رسیده، به تبعیت از مترجم یادشده، در پراوتر نام رضاقلی‌خان را نوشته است (شرح حال ملک‌آرا، صص ۱۳ و ۱۴)؛ اما خود وی در سالهای بعد، هنگام انتشار فهرس‌التواریخ، این اشتباه را دریافته و اصلاح کرده است. گفتنی است که بیشتر منابع سال آغاز مربیگری هدایت را ذکر نکرده‌اند، اما معلم حبیب آبادی شروع این مسئولیت را سال ۱۲۵۷ دانسته است (مکارم‌الآثار، ج ۱ و ۲، ص ۵۴۲).

۴. فهرس‌التواریخ، ص ۴۵۳.

بهره‌مندی از فضل و دانش و نزدیکی فکری و مسلکی با شاه و صدراعظم،^۱ به مرور بر شأن هدایت در دربار افزود. او دربارهٔ این دوره از زندگی خود نوشته است: «روز به روز مراتب مرحمت و مکرمات شاهانه نسبت به این فقیر ظهور و بروز همی کرد چنانکه محرم خلوت و مقرب حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی‌بودم و به اکرام و انعام و تشریف و منشور و حکومت بعضی بلوکات اختصاص داشتم و قابل خدمات بزرگ می‌شمردند و غالباً به صحبت تواریخ و اشعار می‌گذشت».^۲ هدایت در سال ۱۲۶۴، ضمن اشتغال به مربیگری، به حکمرانی فیروزکوه منصوب شد. او در شرح فیروزکوه در *سفارت‌نامهٔ خوارزم* نگاشته است: «در اواخر دولت پادشاه مغفور خاقان سعید محمدشاه قاجار نورالله مضجعه چندی ضبط و حکومت آنجا [فیروز کوه] با این غلام صداقت فرجام بوده».^۳

۱. محمدشاه به حاج میرزا آقاسی، که مرید ملا عبدالصمد همدانی و از بزرگان تصوف بود، ارادت زیادی داشت و او را «جناب روح پاک» و «جناب حاجی سلمه الله تعالی» می‌خواند. حاجی آقاسی نیز شاه را «ولی خدا» خطاب می‌کرد (*ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*، ص ۹۶). علاوه بر این، هنگامی که حاج زین‌العابدین شیروانی به خراسان هجرت کرد مورد احترام و طرف مشورت محمدشاه — که هنوز به سلطنت نرسیده بود — قرار گرفت و از سوی او «برای مصالحه و متارکه» نزد کامران میرزا، حاکم هرات، به سفارت رفت (*مرآت‌البلدان*، ج ۱، ص ۶۴۵). مؤلف *طرائق الحقایق* نیز نوشته است: «[محمدمیرزا] به دیدار جناب سیاح شروانی میل فرموده اظهار التفات و طلب ادکار و او را فرموده طریقه نعمة اللهیه پسندیده و از سایر سلاسل برگزیده» (*طرائق الحقایق*، ص ۲۸۶). هنگام آغاز سلطنت محمدشاه در سال ۱۲۵۰، حاجی شیروانی قطب درویشان نعمت الهی بود (اگرچه وصیت به جانشینی او از سوی مجذوبعلی‌شاه، مورد مناقشه است) و مرید خود، حاج‌زین‌العابدین شیرازی، رحمتعلی‌شاه، را مأمور همراهی او از تبریز تا تهران کرد و خود نیز مقارن ورود شاه، به تهران رسید. در دربار محمدشاه که درویشان، و از جملهٔ آنها رضاقلی‌خان هدایت، او را قطب‌السلطنین لقب داده بودند، مجالس نیاز برپا می‌کردند و تنظیم امور مملکتی و تقسیم مناصب نیز جدا از این روابط نبود به گونه‌ای که به رحمتعلی‌شاه «منصب نبیل نایب‌الصدری دادند و وظایف کل علما و سادات فارس» را به او محول کردند و به حاج‌زین‌العابدین شیروانی هم قریهٔ «کشن» را در خارج شهر شیراز بخشیدند (همان، ص ۲۸۶). با ملاحظهٔ روابط هدایت با حاجی شیروانی و حاج میرزا آقاسی و هم‌مشربی او با شاه، زمینهٔ حضور او در دربار و قرارگرفتنش در جرگهٔ مقربان شاه بهتر فهمیده می‌شود.

۲. *مجمع الفصحا*، ص ۵۸۲.

۳. *سفارت‌نامهٔ خوارزم*، ص ۱۴؛ هدایت، تاریخ دقیق حکومت خود بر فیروز کوه را ننوشته، اما پسر او، علیقلی‌خان مخبرالدوله، در یادداشتی سال ۱۲۶۴ را ذکر کرده است (*خاطرات و خطرات*، ص ۶۲).

محمدشاه در ششم شوال سال ۱۲۶۴ در قصر جدیدش، محمدیه، در تجریش درگذشت. در هنگام مرگ او، گویا رضاقلی‌خان نیز در کنار «شاهزادگان و امنای دولت» در آنجا حضور داشته و همراه آنان به تهران بازگشته است.^۱ هدایت در مرثیه‌ای به همین مناسبت سروده است:^۲

شب بود و دو ساعت شده از شام که گردید
صبح دو جهان تیره و روز همگان تار
در خیمه بدم با دو تن از میران کامد

ما را خبری موحش و گشتیم خبردار
نزدیک فوت شاه، حاجی میرزا آقاسی چند نامه به هدایت فرستاد و مؤکداً از او خواست که عباس میرزا را نزد وی به قلعه عباس آباد ببرد اما هدایت با تصمیمی عاقلانه از این کار سر باز زد^۳ و به جای آن، حدود چهل روز بعد که ناصرالدین میرزا برای نشستن بر تخت

۱. مجمع الفصحا، ص ۵۸۲.

۲. فهرس التواریخ، ص ۴۶۲؛ در پاورقی همین صفحه ← در روضه الصفا آمده است: «در چادر متعلق به خویش در خدمت مقربین حضرت سلطانی، معیرالممالک خاقان و حاجب الدوله علی‌خان ملول و منتظر نشسته بودیم. ناگاه فرستاده میرزا محمدخان قاجار دولو کشیکچی باشی خاصه به احضار ما آمد. وقتی که به خیمه او درآمدیم معلوم شد که کار از کار گذشته».

عباس میرزا ملک‌آرا نیز به یاد داشته که هنگام فوت پدر، در شمیران بوده و پس از دو سه روز روانه تهران شده است (افضل التواریخ، ص ۱۱۴)؛ مسئولیت هدایت ایجاب می‌کرد که کنار او باشد، بنابراین، اظهارات وی درست به نظر می‌رسد.

با وجود مطالب فوق، جای تعجب است که لسان الملک سپهر، که به تصریح خود در آنجا حضور داشته، نام هدایت را در زمره کسانی که بر جنازه محمدشاه نماز خوانده‌اند ذکر نکرده است (ناسخ التواریخ، ص ۹۲۰). علیقلی‌خان هدایت نیز گفته است که پدرش هنگام مرگ محمدشاه در فیروزکوه بوده و، با شنیدن خبر فوت او، در اواخر آن ماه به طرف دارالخلافه آمده است (خاطرات و خطرات، ص ۶۲). البته اظهارات علیقلی‌خان دقیق نیست زیرا، در همان مطلب، سفر پدرش به خوارزم را نیز در سال دوم پادشاهی ناصرالدین‌شاه گزارش کرده است، که نادرستی آن در ادامه این شرح روشن خواهد شد.

۳. هدایت نوشته است: «روز دوشنبه [پنجم شوال] سه نوشته از جناب حاجی میرزا آقاسی صدراعظم به قصر احقر رسید که نایب السلطنه عباس میرزا را به عباس آباد بیاورد. مؤلف در این باب متحیر شده به ملاحظه بعضی مخاطرات بدین حکم موافقت ننمود» (فهرس التواریخ، ص ۴۶۱)؛ و در جای دیگر: «این غلام از بعضی مفاسد اندیشه کرده امتثال امر ننمود» (سفارت‌نامه خوارزم، ص ۱۵۲). اقبال آشتیانی دلیل این سرپیچی هدایت را چنین توضیح داده است: «اما رضاقلی‌خان از ترس مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه که دشمن عباس میرزا و مادر او بود و به علت مخالفت سختی که از جانب رجال دولت با بقای حاجی میرزا آقاسی در مقام صدارت مشاهده کرد تکلیف حاجی را نپذیرفت» (شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، ص ۱۸).

شاهی از تبریز به تهران آمد، عباس میرزا را تا یک منزلی پایتخت^۱ به پیشواز او برد و در همان وقت از ادامه خدمت استعفا کرد.^۲ هدایت از این واقعه چنین یاد کرده است: «در یک منزلی دارالخلافه به رکاب‌بوسی شرفیاب گشته به خدمت مقرر مأمور آمدم به سببی چند از آن خدمت استعفا نمودم و به کنج عزلت افتادم».^۳ از این زمان (ذی القعدة ۱۲۶۴) به

۱. در مقدمه سفارت نامه خوارزم، ص ۴۷ و چهار، آمده است: «الله باشی، عباس میرزا را تا یک منزلی (قریه کن) به پیشواز شاه جدید برد و چون شاهزاده مورد توجه شاه جدید قرار نگرفت پس از بازگشت به شهر، الله باشی از کار کناره‌گیری کرده و خانه نشین شد» (نیز ← روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۷ و سه). اما عباس میرزا گفته است: «... تا قریه یافت آباد که سه فرسخی تهران است به استقبال رفتیم و انصافاً اعلیحضرت ناصرالدین شاه به طوری که شایسته بزرگی بود در حق ما نوازش و التفات فرمودند»؛ او می‌افزاید «روز بعد مجدداً استقبال کرده، در رکاب اعلا به شهر آمدم» (افضل التواریخ، ص ۱۱۵).

۲. عبدالحسین نوایی و محمودی بختیاری از «برکناری» هدایت سخن گفته‌اند و دلیل آن را غضب مهدعلیا و ناصرالدین شاه نسبت به عباس میرزا و مادرش و همچنین مربی او دانسته‌اند (فهرس التواریخ، ص ۱۰ و گلستان /رم، ص ۱۴)؛ اما هدایت در سفارت‌نامه خوارزم چنین نگاشته است: «... بعد از آن انبیز رفتن امر حاجی آقاسی از نواب مهدعلیا رقیمه به افتخار این غلام صادر شد که از جانب ما مأمور به همان خدمتی و امرای جمهوری تعلیقه را مهر و ثبت نمودند، این نیز مزید سوء ظن والده نواب عباس میرزا شده بنیاد عداوت نمودند» (سفارت نامه خوارزم، ص ۱۵۲). اگرچه «رقیمه» ی مذکور در دست نیست و جای دیگری نیز سخنی از آن به میان نیامده، قول هدایت نشان می‌دهد که خشمی از جانب مهدعلیا متوجه او نبوده است. آنچه هدایت گفته با روال صدور حکم در آن ایام نیز تطابق دارد چنانکه محمدحسن اعتمادالسلطنه نیز نگاشته است: «رجال دولت مهمام دولتی را به مشاوره گذرانده و اتفاق در اجرای امری نموده احکام صادره را جملگی مهر کرده به توسط خواجه سرایان به خدمت مستطاب مهدعلیا... فرستاده به امضا و مهر مبارک... رسانده مجری می‌داشتند» (مرآت البلدان، ج ۱، ص ۶۷۷). به علاوه، با ملاحظه این که ناصرالدین شاه تا پایان عمر هدایت، مسئولیت‌های مهمی به او سپرد و چندبار به او پاداش داد، استغفای وی به صحت نزدیک‌تر است. اتفاقاً هدایت، برای پیشگیری از سوء ظن شاه جدید و مادرش، عباس میرزا را به پیشواز برده و خود نیز برای دور شدن از درگیری‌های سیاسی و خانوادگی آنان بی‌درنگ و به درستی استعفا کرده و به همین سبب در سال‌های پسین مورد عنایت شاه قرار داشته است. توجه به تهمت بدخواهان امیرکبیر درباره حمایت او از عباس میرزا در سه سال پس از آن واقعه، که در عزل امیر نیز موثر بود، نشان می‌دهد که هدایت هوشمندانه از خدمت سابق کناره گرفته و آینده خود را از حساسیت‌های پیرامون نایب السلطنه جدا کرده است. پیش از این نیز در بحبوحه آغاز سلطنت محمدشاه توانسته بود خود را از نزاع میان حسینعلی میرزا فرمانفرما و فیروزمیرزا برکنار نگاه دارد.

۳. مجمع الفصحا، ص ۵۸۲؛

از سخن هدایت درباره «استعفا از خدمت مقرر» چنین برمی‌آید که وی در همان دیدار شاه و امیرکبیر در یافت‌آباد یا قریه کن، از خدمات پیشین خود استعفا کرده، عزلت گزیده باشد. اما جعفرقلی‌خان، پسر هدایت، در جایی گفته است: «ما بین میرزا تقی‌خان امیرکبیر و مرحوم هدایت به علت مأموریتی که امیرکبیر در اوان صدارت خود به هدایت داده و او از قبول آن استنکاف کرده بود صفایی وجود نداشت به همین علت مرحوم

مدت دو سال و نیم، هدایت در انزوا به سر برد و به مرور دچار تنگدستی شد تا جایی که از طریق استقراض و فروش لوازم منزل روزگار می‌گذراند.^۱ در ماه جمادی الاول ۱۲۶۷، سه روز مانده به عید نوروز، امیرکبیر هدایت را احضار کرد و به او مأموریت داد^۲ که به خیوق، مرکز ولایت خوارزم، برود و محمدامین خان، والی آنجا را که سرکشی کرده و جمعی از شیعیان خراسان و زایران آن دیار را به اسارت گرفته بود، دوستانه به آزادسازی اسرا و پرهیز از طغیان تشویق و تنذیر کند و گزارش کاملی از «اسامی منازل و تعیین فراسخ و اسامی ایلات و سرکردگان و ریش سفیدان آنها» تحویل دهد.^۳ هدایت درباره دیدار خود با امیر نوشته است: «چون به خدمت جناب جلالت مآب امیرکبیر رفتم تمامت سپارش را به یک مصراع فردوسی که نگارش می‌یابد مختصر کرد که: فرستاد باید فرستاده‌ای^۴، گفتم بلی، فرمود البته شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنة الروم. گفتم آری. گفت نیکو برو و دانا بازگرد که موکب اعلیحضرت شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در اهتزاز است و زمان سفارت زیاده از سه ماه نباید...»^۵.

→

هدایت مدت‌ها خانه‌نشین و به سختی و پریشانی روزگار می‌گذاشت و از راه استقراض و فروش ائاثه منزل خود زندگانی می‌کرد» (امیرکبیر و هدایت، ص ۹).

۱. از ذی‌قعدة ۱۲۶۴ تا جمادی الاول ۱۲۶۷ دقیقاً سی ماه چنان وضعیتی تداوم داشته است. هدایت نوشته است: «دو سه سال ترک آن خدمت گفته به انواع اذیت و خفت‌ها تن در دادم...» (سفارت‌نامه خوارزم، ص ۱۵۲).

۲. هدایت در مجمع‌الفصحا نوشته است: «پس از چندی سلطان السلاطین شاهنشاه عهد ابوالنصر ناصرالدین شاه خلدالله سلطانه مرا بخواند و به سفارت خوارزم مأمور داشت» (مجمع‌الفصحا، ص ۵۸۲). اما در فهرس‌التواریخ، دقیقاً در بازه زمانی میان ابلاغ مأموریت و عزیمتش، نگاشته است: «جناب جلالت مآب امیرکبیر اتابک اعظم و صدرمعظم این فقیر ناقابل مؤلف این مختصر را به این خدمت مأمور فرموده حکم به روانه شدن شد» (فهرس‌التواریخ، ص ۴۷۲). در اینکه امیرکبیر او را احضار و مأمور کرده جای تردید نیست. شرح این موضوع ← امیرکبیر و هدایت، ص ۱۱؛ خاطرات و خطرات، ص بیست و نه؛ امیرکبیر و ایران، ص ۱۳۲.

۳. متن دستور امیرکبیر ← نامه‌های امیرکبیر، ص ۲۳۸؛ سفارت‌نامه خوارزم، ص بیست و یک؛ امیرکبیر و ایران، ص ۶۰۳؛ امیرکبیر و هدایت، ص ۱۳.

۴. فرستاد باید فرستاده‌ای درون پر ز مکر و برون ساده‌ای.

۵. روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۷۲؛ در متن دستور امیر آمده است: «آن عالیجاه می‌باید زیاده از یک ماه در خیوق معطل نشود» (نامه‌های امیرکبیر، ص ۲۳۸). اما چنان که ملاحظه شد، هدایت در روضة‌الصفاء مطلب را این گونه نگاشته که پیش از عزیمت او، امیر تأکید کرده است که «زمان سفارت زیاده از سه ماه نباید». واضح است که امیر ←

هدایت پس از پایان تعطیلات نوروز در اوایل جمادی الثانی عازم خوارزم شد و به رغم دستور امیر، که مدت مأموریت را حداکثر سه ماه تعیین کرده بود، سفر او بیش از هفت ماه به درازا کشید.^۱ خان خیوق و امرای خوارزم، با وجود تأثیری که هدایت به سبب دانش و متانت خود بر آنها گذاشت، آزادسازی اسیران را نپذیرفتند.^۲ هدایت پس از مذاکرات بسیار، به ناچار تنی چند از اسیران را که فروخته شده بودند از صاحبان آنان خرید و با خود برد.^۳ بازگشت هدایت به تهران در هفدهم محرم ۱۲۶۸ مصادف شد با اوج کدورت میان شاه و امیرکبیر در روزهای پس از مراجعت ایشان از سفر اصفهان، که به عزل امیر در نوزدهم محرم انجامید.^۴ با وجود این، امیر شخصاً محل اسکان احمد نقیب‌خواجه، عمه زاده امیر بخارا و محمد شریف بای، فرستاده خان خیوه را، که همسفران هدایت بودند، معین کرد و با شنیدن حکایت گردنکشی خان خوارزم تصمیم به گوشمالی وی گرفت. هدایت

→

دو ماه را برای رفت و برگشت و یک ماه را برای حضور سفیر خود در خیوق در نظر گرفته و دستور سه ماه را به طور شفاهی به وی ابلاغ کرده است؛ اما از آنجا که در شرایط دشوار سفر در آن زمان تعیین دقیق مدت رفت و آمد ممکن نبوده، دستور کتبی را صرفاً برپایه مدت حضور در خیوق صادر کرده است. بنابراین، آن گونه که گاهی انگاشته شده، تغییر دستور در میان نبوده است.

۱. هدایت در روز پنجم جمادی‌الثانی ۱۲۶۷ به باغی خارج از تهران در قریه دولاب رفته و، ضمن تکمیل تدارکات سفر خود، در انتظار آتانایز محرم، فرستاده خان خوارزم، مانده است که در تهران بوده و قصد داشته با کاروان آنها همراه شود. در نهایت، بعدازظهر روز شنبه نهم جمادی‌الثانی به سوی مازندران و استرآباد، به قصد خوارزم حرکت کرده است (سفرنامه خوارزم، صص ۵ و ۶). با توجه به تاریخ بازگشت او و ورودش به تهران در هفدهم محرم ۱۲۶۸ (همان، ص ۱۵۴)، مدت سفر وی هفت ماه و نیم بوده است. این مدت را، اقبال آشتیانی بیش از شش ماه و خود هدایت، در *روضة الصفا*، هشت ماه ذکر کرده است.

۲. محمد امین‌خان دست از لشکرکشی به خراسان، اسیرگیری و خرید و فروش ایرانیان برنداشت و سرانجام در جنگ با سپاه ایران، در واپسین روز جمادی الثانی ۱۲۷۱ کشته شد؛ سر او را دو نفر از امرای سرخس از تن جدا کردند و نزد ناصرالدین‌شاه فرستادند. شاه در پانزدهم رجب هدایت را فراخواند و او سر خان خوارزم را شناسایی کرد (سفرنامه خوارزم، صص ۱۶۹-۱۷۰).

۳. سفرنامه خوارزم، ص ۹۱.

۴. پیام شاه، که دربرگیرنده حکم برکناری امیر از صدارت بود، در چهارشنبه ۱۸ محرم ۱۲۶۸ شب هنگام به وی ابلاغ شد و دستخط فرمان عزل، صبح ۱۹ محرم به دست او رسید (امیرکبیر و ایران، ص ۶۸۹). یک هفته بعد، در ۲۵ محرم، امیر از همه مناصب رسمی و لقب اتابکی خلع (همان، ص ۷۱۴) و به روایتی، یک یا دو روز بعد (همان، ص ۷۱۷)، و به روایت دیگر در همان روز عازم تبعیدگاهش در کاشان شد (امیرکبیر، ص ۴۴۰).

در این باب نوشته است: «ولیکن امیرکبیر از رفتار و کردار خان خیوه و جسارت تراکمه نیک متغیر شد و به فکر گوشمال و تنبیه آنان بیشتر درافتاد و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران... کرده و به احضار سپاه نظام فرمان داد و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت...»^۱ کتاب *سفارت نامه خوارزم رهاورد* سفر هدایت و دربرگیرنده جزئیات دقیقی است که در فرمان امیر خواسته شده بود.^۲

۱. *روضه الصفا*، ج ۱۰، ص ۴۷۸؛ بنابراین، روایت مهدیقلی خان هدایت که «کسی نرسید کجا رفتی، چه کردی، کی آمدی»، درست نیست. دلیل این اشتباه آن است که مهدیقلی خان، تاریخ عزل امیر را ۲۵ محرم و ورود رضاقلی خان را ۲۷ محرم فرض کرده، در حالی که عزل امیر در ۱۹ محرم و تبعید او به کاشان در ۲۵ محرم بوده است. زنده یاد اقبال آشتیانی نیز، با وجود تصریح هدایت به حضور امیر در هنگام بازگشت وی، رسیدن هدایت را پس از عزل و تبعید امیر ذکر کرده است! و مصحح سفارت نامه خوارزم، با این که تاریخ‌های صحیح در متن آن کتاب آمده، بازگشت هدایت را دو روز پس از عزل امیر دانسته است (*سفارت نامه خوارزم*، ص هفده). علیقلی خان هدایت، که خود در این سفر همراه پدرش بوده، جعفرخان خورموجی و لسان‌الملک سپهر تاریخ ورود رضاقلی خان به تهران را هجدهم محرم نگاشته‌اند (*خاطرات و خطرات*، ص ۶۲؛ *حقایق الاخبار*، ص ۹۵؛ و *ناسخ التواریخ*، ص ۱۱۳۰). علاوه بر تصریح هدایت در *روضه الصفا*، در *سفارت نامه خوارزم* نیز از شیوه نگارش و افعالی که رضاقلی خان در شرح چگونگی و زمان عزل امیر، در نسبت با هنگام سفر خود، به کار برده است صحت همان تاریخی که خود وی گفته آشکارتر می‌شود — *سفارت نامه خوارزم*، تصحیح کیانفر، ص ۱۶۳ و به کوشش صوری، ۱۳۸.

۲. در انتهای نسخه‌ای از این کتاب که در کتابخانه کاخ گلستان موجود است، هدایت نکوهش‌نامه‌ای درباره امیرکبیر و مطالبی در مدح صدراعظم جدید، میرزا آقاخان نوری، نگاشته که در نسخه تصحیح‌شده نیز آمده است — *سفارت نامه خوارزم*، تصحیح جمشید کیانفر، صص ۱۵۸-۱۶۳؛ هدایت در بخشی از این نکوهش‌نامه چنین نگاشته است: «... پس از سالی چند همانا از مقام خود تعدی و طغیان کرد، به اشارت شاهنشاه رقم عزل بر صحیفه حالش کشیده شد و با آن جاه و جلال و غرور و تسلط در کنج عزلت و زاویه ذلت بی‌بند مقید و بی‌نگهبان محبوس ماند و اشک حسرت از دیده برافشاند». و باز: «چون بر حضرت سلطان فلک درگاه پادشاه آسمان خرگاه واضح شد که مردم کم‌ظرف ناآزموده در پیشکاری پیشگاه پادشاهی سزاوار نباشند و خاطر نجبا را به خار خواری بخرانند، جناب اعتمادالدوله [میرزا آقاخان نوری] که ابا عن جد به پیشکاری پیشگاه خاقان... و هم از خردی به مناصب بزرگ رسیده و مراتب عزت دولت و کثرت و قلت دنیوی را مکرر دیده بود از همه اقران و امثال برگزیده...» هدایت امیر را به پناهندگی به دولت روسیه متهم کرده و گفته که شاه از وزیر مختار روسیه خواسته که از «چنین مردی نادان» حمایت نکند و او نیز که مرد عاقلی بوده «آن مردود را حمایت و آن مطرود را رعایت نکرد». در جای دیگر نیز هدایت، نپذیرفتن حکم امارت نظام و «فتنه‌گری» به امیر نسبت داده (*روضه الصفا*، ج ۱۰، ص ۵۰۰) که درست نیست، زیرا نامه‌های امیر موجود است و گردن نهادن او به حکم شاه را نشان می‌دهد (*امیرکبیر و ایران*، ص ۷۰۴). فریدون آدمیت قلب واقعیت‌های زندگی امیر به قلم هدایت را از «بی‌شهامتی» او دانسته (همان، ص ۷۶۶)، اما به نظر مصحح *سفارت نامه خوارزم*، هدایت نکوهش امیر و مدح میرزا آقاخان را برخلاف میل باطنی و از روی جبر نوشته است (*سفارت نامه خوارزم*، صص هفده و بیست).

کمتر از دو ماه پس از وقایع فوق، در روز پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸، مدرسه دارالفنون، که بنای آن به دستور امیرکبیر از دو سال پیش آغاز شده بود، مصادف ایام تبعید و دوازده روز پیش از کشته شدن او گشایش یافت^۱ و هدایت به عنوان ناظم مدرسه به کار گمارده شد. او، ضمن انجام وظیفه در منصب جدید، به تحقیق و نگارش مجمع الفصحا می‌پرداخت و در سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲، ناصرالدین شاه تکمیل تاریخ روضه الصفا را نیز بر اشتغال او افزود.^۲

۱. در روزنامه وقایع/تفاهیه، پنجشنبه نهم ربیع الاول آن سال (حاوی وقایع یک هفته)، آمده است که میرزا محمدعلیخان شیرازی، وزیر دول خارجه، که در ابتدا متصدی امور مربوط به دارالفنون بوده، صد نفر از اطفال شاهزادگان و اعیان را که در مدرسه نام نویسی کرده بودند نزد شاه برده و پس از آن در مدرسه مراسم افتتاحیه و شیرینی خوران برگزار شده است (وقایع/تفاهیه، ج ۱، ص ۲۵۳). واقعه ناگوار قتل امیرکبیر در روز جمعه هفدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ (۱۰ ژانویه ۱۸۵۲م) روی داد (امیرکبیر و ایران، ص ۷۲۶). دکتر عبدالحسین نوایی به اشتباه نوشته است: «وقتی رضاقلی‌خان از مأموریت بازگشت دارالفنون افتتاح شده بود هرچند امیرکبیر دیگر نبود» (فهرس/التواریخ، ص ۱۰).

هدایت در روضه الصفا، قتل امیر را مرگ طبیعی قلمداد کرده و آن را به سبب «تسلط نقم و تغلب سقم» در شب شنبه هجدهم ربیع الاول ذکر کرده است (روضه الصفا، ج ۱، ص ۵۰۰). لسان الملک سپهر نیز، که از نزدیکان میرزاآقاخان بود، پس از مذمت نامه مطولی، فوت امیر را به علت بیماری خونی و تورم سراسری بدن، در شب دوشنبه هجدهم ربیع الاول نگاشته که صحیح نیست (ایران در دوره سلطنت قاجار، صص ۱۲۱-۱۲۳). ناصرالسلطنه نصرالله طباطبایی در سال ۱۳۱۵، در حاشیه نسخه چاپ سنگی روضه الصفا، سخنان هدایت را درباره مرگ امیر «تمام از روی تملق و دروغ صرف» دانسته سپس ماجرای قتل او را شرح داده است (سفرنامه خوارزم، مقدمه، صص نوزده و بیست). البته باید در نظر داشت که تحریکات میرزاآقاخان و وابستگان او در آن زمان به حدی بود که هرگونه تمجیدی از امیر به شدت سرکوب می‌شد، چنانکه در زمان نظارت محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه (پسر حاج علی فراشباشی، قاتل امیرکبیر) بر چاپخانه دارالفنون، مسئول چاپخانه را که جزوه‌ای به زبان ارمنی در ستایش امیر چاپ کرده بود، وحشیانه فلک کردند. اما در همان زمان نیز کسانی چون جعفرخان خورموجی، حقایق نگار، بودند که واقعه قتل امیر را چونان که پیش آمده بود به درستی نگاشتند (ایران در دوره سلطنت قاجار، ۱۲۳؛ سفرنامه خوارزم، پیشگفتار، هجده)، هرچند که او نیز به سزای حقیقت نگاری تبعید شد (امیرکبیر و ایران، ص ۷۶۶).

۲. هدایت نوشته است: «اکنون که سال یک هزار و دویست و هفتاد و دو است بعد از مراجعت از سفارت خوارزم و مأموریت به مدرسه دارالفنون به امر حضرت خاقان خواقین... قرب سالی است که حسب الامر به نگارش این تاریخ مأمورم و... از سده نهصد و پنج الی الان وقایع و صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه را نگاشته، ضمیمه روضه الصفا می‌خواند خواهم کرد» (روضه الصفا، ج ۱، ص ۸۲۰). از این گفته چنین برمی‌آید که کار تکمیل روضه الصفا در ۱۲۷۱ آغاز شده است. اما در روزنامه وقایع/تفاهیه ۲۵ شعبان (ماه هشتم) سال ۱۲۷۲ آمده است: «مقرر فرمودند که عالیجاه رضاقلی‌خان ناظم دارالفنون که در تواریخ سلف تتبع تام دارد سه جلد دیگر بر آن هفت جلد سابق بیفزاید... و عالیجاه مشارالیه

رضاقلی خان در سال ۱۲۷۶، به حکم شاه، به ریاست دارالفنون و نیابت وزیر علوم، علیقلی خان اعتضادالسلطنه، منصوب شد. در روزنامه وقایع/تفاهیه روز یکم ربیع‌الاول آن سال آمده است: «چون رضاقلی خان که حسب الامر همایون مراقب نظم مدرسه دارالفنون بود در انجام خدمت معحوّله متتهای کفایت و صداقت را ظاهر ساخت این اوقات هم در عمل تلغراف لازمه خدمتگزاری را نمود... کفایت و کاردانی او در پیشگاه حضور همایون زیاده از حد معلوم و مشهور گردید لهذا به نیابت وزارت علوم... او را سرافراز نموده رئیس مدرسه دارالفنون فرمودند و یک ثوب جبّه ترمه کرمانی اعلی به مشارالیه خلعت مرحمت شد»^۱.

در اثنای اشتغالات یاد شده، هدایت در نهادهای نوپای سیاسی و اجتماعی نیز به فعالیت پرداخت. عضویت او در مجلس بیست و پنج نفره «مصلحت‌خانه»، که به دستور شاه در سال ۱۲۷۶ برای رایزنی در امور مهم کشوری و لشکری تشکیل شد، از جمله این

→

در مدت دو سال تمام سه جلد بر آن هفت جلد افزوده که مشتمل است بر حالات صفویه و افشاریه و الواریه و سلسله علیّه قاجاریه... (وقایع/تفاهیه، ج ۳، ش ۲۷۴، ص ۱۷۵۹). بنابراین، به نظر می رسد که هدایت کار تحقیق و نگارش سه جلد تکمیلی را از اواخر سال ۱۲۷۰ شروع کرده باشد.

۱. وقایع/تفاهیه، ج ۴، ش ۴۴۶، ص ۲۹۴۷.

موضوع «نظامات و ریاست» هدایت در دارالفنون، در نوشته‌های محققان با شبهه‌هایی همراه بوده که سبب آن، در اغلب موارد، تکیه صرف بر اظهارات خود رضاقلی خان است. هدایت در روضه الصفّا نوشته است که در اوایل گشایش دارالفنون، شاه او را احضار و به «ریاست» آن مدرسه منصوب کرده (روضه الصفّا، ج ۱۰، ص ۶۳۴) و در مجمع الفصحّا از «ریاست و ناظمیت» سخن گفته است (مجمع الفصحّا، ص ۵۸۲). توضیح دقیق موضوع چنین است که هدایت در سال ۱۲۶۸ در مقام ناظم مدرسه مشغول کار شد و هشت سال بعد، در سال ۱۲۷۶ به حکم ناصرالدین شاه، به ریاست دارالفنون و معاونت وزارت علوم منصوب گردید. در روزنامه وقایع/تفاهیه ۹ ربیع الاول ۱۲۷۱، ۲۰ رجب و ۲۵ شعبان ۱۲۷۲، و ۲۶ رمضان ۱۲۷۳ از رضاقلی خان به عنوان «ناظم مدرسه دارالفنون» نام برده شده است. پس از حکم شاه، که ذکر شد، در روزنامه ۱۹ جمادی الاول ۱۲۷۶ نام رضاقلی خان به عنوان «رئیس مدرسه دارالفنون و نایب اول وزیر علوم» آمده و در روزنامه ۲۷ رمضان همان سال «رئیس مدرسه دارالفنون» ذکر شده است. در شماره ۵۰۲ روزنامه دولت علیّه ایران نیز، در ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۷۸، رضاقلی خان «رئیس مدرسه مبارکه» خوانده شده است. اولین رئیس دارالفنون، میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر خارجه بود که پس از یک ماه و نیم درگذشت. پس از او عزیزخان سردارکل آجودانباشی و سپس محمدخان بیگلربیگی امیرتومان در این مقام قرار گرفتند (امیرکبیر و ایران، ص ۳۶۳). در تمام این مدت، چه در جایگاه ناظم و چه در مقام رئیس، اداره امور مدرسه بیشتر بر عهده هدایت بود و دست کم چهاربار، به مناسبت لیاقت در انجام وظیفه، از شاه جایزه گرفت.

فعالیت‌هاست.^۱ همچنین، هدایت، مانند بسیاری از صاحب‌منصبان وقت، مدت کوتاهی عضو فراموشخانه میرزا ملکم‌خان بود. ناصرالدین‌شاه در ابتدا نزدیکان خود را به حضور در فراموشخانه تشویق می‌کرد اما پس از چندی، به تحریک عده ای، نسبت به آن بدبین شد و حکم به تعطیلی آن داد.^۲

در آغاز سال ۱۲۷۹ق، هدایت به مربیگری مظفرالدین میرزا، ولیعهد ناصرالدین‌شاه، منصوب شد.^۳ بنا بر سنت شاهان قاجار، حکومت آذربایجان به ولیعهد واگذار می‌شد؛ از این رو، رضاقلی‌خان حدود پنج سال از زندگی خود را در تبریز سپری کرد. هدایت در *اجمل التواریخ*، که در تبریز آن را نگاشته، آورده است: «اکنون که یک هزار و دویست و هشتاد و سه است مدت نوزده سال است که [ناصرالدین‌شاه] به استقلال شاهنشاه ایران است خلدالله

۱. *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، صص ۵۷-۶۳؛ محمدحسن اعتمادالسلطنه نیز نوشته است: «علاوه بر مجلس شورای دولتی حسب‌الامر مجلس مصلحت خانه برای امور دولت ترتیب یافته عیسی‌خان اعتمادالدوله را به ریاست مجلس برقرار و مقرر فرمودند که همه روزه از صبح تا چهار ساعت به غروب مانده در مجلس مخصوص اجزای مسطوره در ذیل بنشینند و گفت‌وگو در مهام کشور و لشکر نمایند و انتظام کلیه امور و آسایش رعیت و آبادی مملکت و ترقی دولت را مدنظر داشته باشند» (*مرآت‌البلدان*، ج ۲، ص ۳۴۱).

۲. گشایش فراموشخانه را ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۷۴، در اواخر صدارت میرزا آقاخان ذکر کرده است (*روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه*، ص ۳۸۲) اما بیشتر محققان، آغاز کار آن را در سال ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷ دانسته‌اند. فراموشخانه در ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ به دستور ناصرالدین‌شاه برچیده و در روزنامه دولتی امر شد کسی لفظ فراموشخانه را هم به کار نبرد (*فراماسویری در ایران*، صص ۶۵ و ۷۴). به همین دلیل، اعضای آن در نوشته‌های خود سخنی از سابقه عضویت در فراموشخانه نمی‌آوردند. شاه پس از انحلال فراموشخانه بسیاری از اعضای آن را پراکنده کرد (همان، ص ۸۱). صرف نظر از خوب و بد، عضویت هدایت در فراموشخانه در منابع معتبر تأیید شده است. *فراماسویری در ایران*، محمود کتیرایی، ص ۶۹؛ *فراموشخانه و فراماسویری در ایران*، اسماعیل راثین، ص ۷۸؛ *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، فریدون آدمیت، ص ۶۸.

۳. پایان ریاست دارالفنون و نیابت وزارت علوم، و انتصاب هدایت در مسئولیت جدید، بایست در اواخر سال ۱۲۷۸ یا اوایل ۱۲۷۹ بوده باشد؛ زیرا در شماره ۵۲۲ *روزنامه دولت علیه ایران*، ۲۲ ربیع الاول ۱۲۷۹، از جعفرقلی‌خان (پسر رضاقلی‌خان) به عنوان «رئیس مدرسه مبارکه» نام برده شده و از انتصاب میرزایحیی ندیم‌باشی به نیابت وزارت علوم سخن گفته شده است. این موضوع، با زمان رسیدن خلعت ولایت عهدی مظفرالدین میرزا به تبریز در ۱۷ ذی‌حجه ۱۲۷۸ (یا ۱۸ ذی‌حجه - حقایق الاخبار، ص ۲۹۲؛ *افضل التواریخ*، ص ۸) که در شماره ۵۲۵ همان روزنامه آمده است، مطابقت دارد. بنابراین، مدت نظامت و ریاست هدایت در دارالفنون حدود یازده سال بوده است. سفر در مقدمه سفارت نامه خوارزم، و یحیی آرین‌پور این مدت را حدود پانزده سال ذکر کرده‌اند (سفارت نامه خوارزم، تصحیح جمشید کیانفر، ص ۴۶۲) و اعتمادالسلطنه نیز هجده سال برآورد کرده است (*مرآت‌البلدان*، ج ۲، ص ۸۲) که هیچ یک صحیح نیست.

سلطانه و شاهزاده معظم سلطان مظفرالدین میرزا که ولیعهد دولت ابد مهد است پنج سال است که به حکمرانی آذربایجان مفتخر است و بنده درگاه رضاقلی متخلص به هدایت درین چند سال به امر خسرو بی همال به خدمت للگی آن حضرت مفاخرت دارد.^۱

هدایت در سال ۱۲۸۳ با پایان یافتن مأموریتش^۲ به تهران بازگشت و دیگر وارد خدمات دولتی نشد. رضاقلی خان، سال‌های واپسین عمر خود را در گوشه‌گیری و پژوهش و نگارش مجمع الفصحا و فرهنگ انجمن آرا گذراند و در روز جمعه دهم ربیع الثانی ۱۲۸۸ق (۱۲۵۰ش / ۱۸۷۱م)، دقایقی پس از غروب خورشید، چشم از جهان فرو بست. او در هنگام مرگ، در باغ بیرونی پسرش جعفرقلی خان نیرالملک منزل داشت. درباره آرامگاه وی، مهدیقلی خان هدایت نوشته است: «نزدیک منزل از طرف شمال که صحرا بود پدرم زمینی خرید و رضاقلی خان را در آن جا به خاک سپردند و تکیه بر سر قبر او بنا کردند که اینک کنار خیابان اسلامبول واقع است».^۳

۱. *اجمل التواریخ*، صص ۱۵۹-۱۶۰؛ دکتر عبدالحسین نوایی و، در پیروی از او، بهروز محمودی بختیاری در مقدمه آثار هدایت، مدت اقامت وی را در تبریز دو سال نگاشته‌اند که خطاست (فهرس *التواریخ*، ص ۱۰؛ و *گلستان ارم*، ص ۱۶). جمشید کیانفر سمت هدایت را «للگی و وزارت» مظفرالدین میرزا نگاشته است (سفرنامه خوارزم، ص چهل و پنج)، در حالی که سمت «اتابیکی و پیشکاری»، که وزارت و نیابت محسوب می‌شد، بر عهده عزیزخان مکری سردارکل بود که اساساً برای همین مأموریت همراه ولیعهد به آذربایجان فرستاده شده بود (حقایق الاخبار، صص ۲۶۶ و ۲۹۷) و تا سال ۱۲۸۴ نیز در همین منصب قرار داشت (شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۰۰). هدایت، همان گونه که در نوشته خود او نیز آمده، صرفاً للگی (مربگری) ولیعهد را به عهده داشته است. در نوشته دیگری از وی می‌خوانیم: «در سال ۱۲۷۹ به حکم اعلیحضرت... از دارالخلافه طهران به تربیت شاهزاده معظم مظفرالدین که در سن یازده سالگی است مأمور گردیدیم» (خاطرات و خطرات، ص ۲).

۲. مظفرالدین میرزا، که متولد ۱۴ جمادی الثانی ۱۲۶۹ بود، در سال ۱۲۸۳ چهارده سالگی را پشت سر نهاده، وارد پانزدهمین سال زندگی (سن بلوغ) شده بود و مطابق عرف دیگر به لاله نیاز نداشت؛ بنابراین، مأموریت هدایت باید خودبه‌خود پایان یافته تلقی شده باشد. البته مهدی بامداد گفته است که پس از بازگشت هدایت از تبریز، میرزا رضا صدیق الدوله للّه مظفرالدین میرزا شده (شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۱۰۰)، اما افضل الملک از صدیق الدوله در جایگاه «پیشکار سابق آذربایجان» یاد کرده است (افضل *التواریخ*، ص ۲۹۷) و پیشتر گفته شد که سمت پیشکاری را نمی‌توان با للگی یکی فرض کرد.

۳. *خاطرات و خطرات*، ص بیست و نه؛ مزار رضاقلی خان اکنون در مسجد هدایت، میان چهارراه مخابرات و استانبول واقع است. ما به یاری متولی مسجد و پس از جست‌وجو زیر فرش‌های آن جا توانستیم مزار او و سایر اعضای خاندان هدایت را بیابیم.

این قطعه را هدایت برای سنگ مزار خود سروده، اگرچه بر سنگ کنونی مزار او شعری نقش نبسته است:

جهان سپنج سرایی است نی سرای مقیم
مقیمش ار چه بسی زیست، در نهایت رفت
هزار سال اگر بود کسی درو به مراد
گه رحیل که می‌رفت، با شکایت رفت
هم آنکه داشت بسی طاعت ثواب، نزیست
هم آنکه داشت بسی جرم و بس جنایت رفت
جوان و پیر به حسرت بسان یکدگرند
که هر که رفت به ناکام از این ولایت رفت
کسی به عقل و کفایت به روزگار نماند
هزار زیرک و با عقل و با کفایت رفت
هزار و دوصد و هشتاد هشت رفته ز سال
از این جهان به جهان دگر هدایت رفت

خانواده رضاقلی‌خان هدایت

رضاقلی‌خان دو بار ازدواج کرد. نام همسران او، مریم و حبشیه بود. مریم خانم به سبب شهرت پدرش، محمدمهدی‌خان شحنه، و پسرانش، علیقلی‌خان مخبرالدوله و جعفرقلی‌خان نیرالملک، شناخته شده‌تر است. او در سال ۱۲۸۸، اندکی پیش از رضاقلی‌خان، درگذشت. فرزندان و نوادگان دو همسر هدایت با یکدیگر در ارتباط بودند و، افزون بر پیوندهای نسبی و سببی، خود آنها یا همسرانشان مناسبات کاری نزدیکی با هم داشتند. درباره همسران و فرزندان رضاقلی‌خان، نوۀ او مهدیقلی‌خان هدایت چنین نوشته است: «رضاقلی‌خان از مریم خانم سه پسر داشت: عباسقلی‌خان که هفت ساله درگذشت، علیقلی‌خان، و جعفرقلی‌خان (مخبرالدوله و نیرالملک) و یک دختر کوچک، جان خانم، که زن میرزا داوود پسر وقایع نگار شد و در جوانی فوت کرد. از حبشیه هم دو دختر داشت: آسیه، که زن پسر محمدمهدی‌خان موسوم به هادی‌خان می‌شود و سه پسر می‌آورد: باقرخان، محمدتقی‌خان و اکبرخان... و یک دختر، گلین خانم، که او را به اخوی، حسینقلی‌خان دادند. دختر دیگر، سکینه، را محمدقاسم‌خان همشیره زاده محمدمهدی‌خان گرفت و از او صاحب پسری و دختری شد، علی‌خان

(بعدها ناظم العلوم) و شهر و خانم که در حباله نکاح محمد حسین خان اصفهانی (شریف) درآمد، که همان ادیب الدوله ناظم مدرسه دارالفنون باشد.^۱

اکنون به معرفی مختصر چند تن از فرزندان و نوادگان هدایت می‌پردازیم، که در تاریخ ایران نقش آفرینی کرده‌اند:

- علیقلی خان مخبرالدوله (۱۲۴۵-۱۳۱۵ق)؛ پسر ارشد رضاقلی خان که برخی از مناصب او بدین ترتیب است: ریاست کتابخانه دارالفنون، نخستین وزیر پست و تلگراف (۱۲۹۱)، وزیر علوم (۱۲۹۸)، وزیر معادن (۱۲۹۹)، وزیر تجارت (۱۳۰۲)، وزیر داخله (۱۳۱۴).

- جعفرقلی خان نیرالملک (۱۲۴۷-۱۳۳۳ق)؛ پسر دوم رضاقلی خان که عهده‌دار این مناصب شد: ناظم دارالفنون (۱۲۷۷)، رئیس دارالفنون (۱۲۷۹)، وزیر علوم (۱۳۱۴).

- حسینقلی خان مخبرالدوله (۱۲۶۴-۱۳۳۵ق)؛ فرزند علیقلی خان مخبرالدوله که لقب پدر را به ارث برد: معاون وزارت تلگراف (۱۲۹۳)، وزیر پست و تلگراف در کابینه‌های مختلف.

- مرتضی قلی خان صنیع الدوله (تولد ۱۲۷۳ق/۱۲۳۵خ - وفات ۱۳۲۹ق/۱۲۸۹خ)؛ فرزند علیقلی خان مخبرالدوله؛ او نخستین رئیس مجلس پس از انقلاب مشروطه بود و در چند کابینه، وزارت علوم یا مالیه را برعهده داشت.

- مهدیقلی خان مخبرالسلطنه (تولد ۱۲۸۰ق/۱۲۴۲خ - وفات ۱۳۷۵ق/۱۳۳۴خ)؛ فرزند علیقلی خان مخبرالدوله؛ رئیس مدرسه علمیه (۱۳۱۷ق)، وزیر علوم (۱۳۲۵ق)، وزیر عدلیه در کابینه ناصرالملک، والی آذربایجان (۱۳۲۶ق)، والی فارس (۱۳۳۰ق)، نماینده مردم تهران در مجلس چهارم، وزیر عدلیه (۱۳۳۶ق)، نخست وزیر از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲خ.

- محمدقلی خان مخبرالملک (تولد ۱۲۴۴خ - وفات ۱۳۲۹خ)؛ فرزند علیقلی خان مخبرالدوله؛ نماینده تجار تهران در مجلس، ریاست ضرابخانه (۱۲۸۸خ)، وزیر مالیه (۱۲۹۷خ).

- رضاقلی خان نیرالملک (تولد ۱۲۸۸ق/۱۲۵۰خ - وفات ۱۳۲۴خ)؛ فرزند جعفرقلی خان نیرالملک که لقب پدر به او رسید؛ ناظم و رئیس دارالفنون، وزیر معارف و اوقاف کابینه سیدضیاء الدین طباطبایی (۱۲۹۹خ)، وزیر پست و تلگراف کابینه مشیرالدوله (۱۲۹۹خ)، کفالت دیوان عالی کشور (۱۳۰۶خ).

شمار دیگری از نوادگان رضاقلی‌خان، تا دهه‌های اخیر والیان مناطق مختلف کشور بودند یا در مقام وکالت و وزارت قرار داشتند. جدا از مناصب اداری و سیاسی، خاندان هدایت در گسترش دانش و فرهنگ این سرزمین و توسعه ارتباطات نوین نقش مهمی ایفا کرده است. بیشتر افراد این خاندان از نخستین درس‌خواندگان ایرانی در اروپا بودند و به نگارش و ترجمه در زمینه‌های گوناگون همت گماشتند که ذکر همه آنها در این مقدمه ممکن و ضروری نیست.

آثار هدایت

رضاقلی‌خان پژوهشگر و نویسنده پرکاری بوده است. او تألیفات بسیاری به نظم و نشر، در حوزه‌های گوناگون، همچون تذکره‌نویسی، عرفان و تصوف، تاریخ‌نگاری، فرهنگ‌نویسی و صنایع ادبی دارد. معرفی مختصر آثار او را بر پایه تاریخ تألیف یا زمان کتابت هر اثر پی می‌گیریم. گفتنی است که مطالب پیش رو، حاوی نکات جدید درباره آثار هدایت، و حاصل بررسی‌های بسیار و گاهی چندین باره چندصد نسخه خطی و کتاب چاپ سنگی در کتابخانه ملی، دانشگاه تهران، ملک، سپهسالار، مجلس، کاخ گلستان و... است.

- *هدایت‌نامه*: اولین منظومه از مثنوی‌های شش‌گانه هدایت، موسوم به سته ضروریه است. پنج مثنوی دیگر عبارتند از: *انیس العاشقین*، *گلستان ارم*، *بحرالحقایق*، *انوارالولایه* و *خرم بهشت*. رضاقلی‌خان این مثنوی را به سبک و وزن مثنوی معنوی در سال‌های ۱۲۳۶-۱۲۳۷ سروده است. از این اثر دو نسخه موجود است؛ یکی نسخه کتابخانه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ش ۵۸/ف، که کوشش ما معطوف به مهیاسازی آن شده، و دیگری نسخه شماره ۳۵۲۸ در موزه بریتانیا. هر دو نسخه در سال ۱۲۵۳ کتابت شده‌اند. توضیحات بیشتر درباره *هدایت‌نامه* را در بخش بعدی این مقدمه خواهیم آورد.

- *رساله دلیل السالکین*^۱: این رساله در سال ۱۲۳۷ در شیراز نگاشته شده و نسخه خطی آن در مجموعه شماره ۱۶۷ از نسخ اهدایی علی‌اصغر حکمت، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. *دلیل السالکین* از برگ ۲۳۶ تا ۲۷۱ و در شرح حال حاج‌زین‌العابدین شیروانی نگاشته شده است. در این مجموعه، رساله دیگری از

۱. *دلیل السالکین* را، که در آثار هدایت و محققان دیگر به آن اشاره نشده بود، نخستین بار پژوهشگر گرامی دکتر محمدابراهیم ایرج‌پور در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود معرفی کرد. ← تصحیح پنج بخش از منظومه *بحرالحقایق*، ص چهل.

هدایت وجود دارد که تا کنون مؤلف آن شناخته نبود و در شناسنامه مجموعه نیز نگارنده‌اش ذکر نشده بود. این رساله فاقد نام است اما هدایت در برگ ۵۳ تصریح کرده که محرر آن صاحب مثنوی هدایت‌نامه است.^۱ رسالات دیگر این مجموعه عبارتند از: رساله مجمع‌الاسرار از هدایت، رساله جامع‌الاسرار از نورعلیشاه اصفهانی و رساله‌ای از مجذوب‌علی شاه.

— ریاض‌العاشقین: رساله‌ای است در بیان احوال شاه‌نعمت‌الله‌ولی و سلسله نعمت‌اللهی، که در هشت گلشن و هر گلشن مشتمل بر هشت گلبن تنظیم شده است. تاریخ نگارش آن سال ۱۲۳۸ است و، با این که در بیشتر تذکره‌ها در فهرست آثار هدایت ذکر نشده، تعلق آن به هدایت تقریباً قطعی است، زیرا با بیتی آغاز می‌شود که در مجمع‌الاسرار نیز آمده و، افزون بر این، حاوی ابیاتی با عنوان «المؤلفه» است که عیناً در هدایت‌نامه ضبط شده. نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه دانشگاه تهران، در مجموعه‌ای با شماره ۱۷۱/د الهیات، نگهداری می‌شود و نسخه‌های دیگری نیز در کتابخانه مجلس با شماره ۱ پ- ۸۰ ر، و کتابخانه آیت‌الله مرعشی با شماره ۱۷۴ موجود است.

— رساله مجمع‌الاسرار: در همان مجموعه ۱۶۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که پیشتر ذکر شد، برگ ۲۷۱ تا پایان (برگ ۲۸۳) به مجمع‌الاسرار اختصاص یافته که به گفته خود هدایت — در برگ ۲۷۳ — در شرح کنایات و اصطلاحات اهل طریقت است. این رساله در سال ۱۲۳۹ نگاشته شده و نسخه دیگری از آن، در مجموعه‌ای که دربرگیرنده چندین رساله از شاه‌نعمت‌الله‌ولی و دیگر بزرگان صوفیه است، در کتابخانه عبدالحسین بیات در اراک نگهداری می‌شود.

— انیس‌العاشقین: این مثنوی بر وزن لیلی و مجنون نظامی سروده شده و نگارش اولین نسخه موجود از آن در سال ۱۲۴۲ به قلم هدایت پایان یافته است. این نسخه در

۱. در این رساله، ابیات متعددی با عنوان «المؤلفه» آمده که اثبات تعلق آن ابیات به هدایت، پیشتر بدون دسترسی به نسخه حاضر هدایت‌نامه ممکن نبود؛ اما اکنون با تصحیح هدایت‌نامه امکان‌پذیر است. برای نمونه، در برگ ۵۹ مجموعه مذکور آمده: لمؤلفه،

دل سرای تست شهوتگاه نیست در سرایت جز تو کس را راه نیست
مظهر حسن تواند این دلبران عارفان بنهند زانرو دل بر آن
ابیات فوق با ابیات ۴۷۷ و ۴۷۸ هدایت‌نامه، با اندکی تفاوت، مطابقت دارد.

کتابخانه ملک، در مجموعه شماره ۶۲۲۰، نگهداری می‌شود. دو نسخه خطی دیگر، در کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۱۰۳۹۳ و موزه بریتانیا، ش ۳۵۲۸، موجود است؛ نسخه اخیر ۱۴۶ برگ دارد که ۱۰۹ برگ آن شامل بخشی از هدایت‌نامه و از برگ ۱۱۰ تا انتها دربرگیرنده انیس‌العاشقین است. بخشی از آن نیز در بیاض هدایت، در کنار نوشته‌های دیگر وی، ضبط شده است که مشخصات آن جداگانه ذکر خواهد شد.

- *مثنوی گلستان ارم*: این اثر، به سبب موضوع آن که عشق رابعه و بکتاش است، در زمان هدایت به بکتاش‌نامه مشهور شد. حکایت این عشق، پیشتر در الهی‌نامه عطار آمده بود و هدایت، با تفاوت‌هایی، آن را بر وزن خسرو و شیرین نظامی سرود. سرایش آن به سال‌های جوانی هدایت و اقامت او در شیراز بازمی‌گردد و قدیم‌ترین نسخه خطی این منظومه در کلیات هدایت، که سال ۱۲۴۷ توسط خود او گردآوری شده، در دست است. نسخه دیگر در سال ۱۲۶۱ نگاشته شده و در کتابخانه ملی با شماره ۲۹۸ نگهداری می‌شود. نسخه‌ای نیز بدون تاریخ کتابت، با شماره ۶۱۱۶، در کتابخانه مرعشی محفوظ است که گویا به دیده محققان و مصححان ارجمند نیامده است. *گلستان ارم* به کوشش بهروز محمودی بختیاری در سال ۱۳۸۱ تصحیح شده و به چاپ رسیده است.

- *مثنوی بحرالحقایق*: تقدم و تأخر این اثر و *گلستان ارم* محل تردید است، زیرا در پایان *گلستان ارم* نام بحرالحقایق آمده اما در تذکره دلگشای بسمل شیرازی، که در سال‌های ۱۲۳۷-۱۲۳۹ نگاشته شده، به بحرالحقایق اشاره‌ای نشده است. این منظومه به سیاق حدیقه الحقیقه سنایی سروده شده و نگارش نسخه‌ای از آن، که با شماره ۵۴۶۳ در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود، در سال ۱۲۵۷ خاتمه یافته است. پنج بخش از ده بخش این اثر را محمدابراهیم ایرج‌پور در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود تصحیح کرده است که مشخصات آن را در فهرست منابع آورده‌ایم. تصحیح کل نسخه را نیز همین محقق به تازگی به پایان برده و آماده انتشار است.

- *منهج الهدایه*: منظومه‌ای در قالب مثنوی و درباره حوادث صدر اسلام تا کشته شدن مختار ثقفی است. کتاب شامل پنج‌هزار بیت است و هدایت، در ابیات پایانی، تاریخ اتمام سرایش آن را سال ۱۲۵۵ ذکر کرده است. نسخه‌ای از این مثنوی، به خط سلمان بن محسن حسینی، با شماره ۱۱۹۴ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و نسخه دیگر، در کتابخانه مرعشی با شماره ۱۰۲۱۹ محفوظ است.

- رساله لطایف المعارف: هدایت این رساله را در جوانی نوشته اما کتابت نخستین نسخه موجود، که به قلم خود اوست، در ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۵۷ در تهران پایان یافته است. این نسخه خطی در کتابخانه ملک، در مجموعه ۶۲۲۰، نگهداری می شود. نسخ دیگر: کتابخانه ملک، مجموعه ۶۳۰۹؛ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، مجموعه ۵۷۹۵؛ و کتابخانه ملی، شماره ۱۳۰۱۳.

- مدارج البلاغه: کتابی است در علم بدیع، که در سال ۱۲۵۷ تألیف شده و نخستین بار در ۱۳۳۱ ه. ق در شیراز با پیگیری مهدیقلی خان هدایت، والی وقت فارس، و به کوشش تقی دانش به چاپ سنگی رسیده است.

- مفتاح الكنوز: شرح اشعار دشوار خاقانی شروانی است. چیرگی هدایت بر واژگان و تعبیر ادب فارسی در خلال شرح و معنای قصاید خاقانی، که برخی از آنها از دشوارترین اشعارند، پدیدار گشته است. تاریخ کتابت قدیم ترین نسخه اثر، که همراه با تحفه العراقین خاقانی در موزه بریتانیا نگهداری می شود، سال ۱۲۵۹ است. دو نسخه دیگر در کتابخانه نجف موجود است که یکی در ۱۲۶۱ و دیگری در ۱۲۶۷ نگاشته شده است. مفتاح الكنوز به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، از روی نسخه متعلق به دکتر ماهیار، تصحیح و در سال ۱۳۷۰ خ در جلد ششم «نامواره دکتر محمود افشار» منتشر شده است. مشخصات کامل کتاب در فهرست منابع آمده است.

- تذکره ریاض العارفین: شرح حال سیصد و پنجاه و چهار تن از شاعران عارف و اهل طریقت در این کتاب گردآوری شده است. آغاز نگارش این تذکره به سال های جوانی هدایت، حدود ۱۲۳۷، باز می گردد؛ چنان که بسمل شیرازی در تذکره دلگشا به ناتمام بودن آن اشاره کرده است و در ریاض العارفین نیز، در شرح حال بسمل، ذکر شده که او در حال نگارش تذکره ای موسوم به دلگشاست.^۱ هدایت، در زندگینامه خودنوشته که در انتهای کتاب آورده، پایان نگارش اثر را سال ۱۲۶۰ ذکر کرده است (ص ۶۰۲)؛ اما در سطور بعد، از آثار متأخر خود، مانند روضة الصفا و خرم بهشت، نام برده که نشان می دهد سال ها پس از نگارش اولیه، باز به تکمیل و تنظیم کتاب پرداخته است. ریاض العارفین نخستین بار در سال ۱۳۰۵ ق در دارالطباعه دولتی و با مقدمه ای از

۱. تذکره دلگشا، ص ۴۱۹؛ و ریاض العارفین، ص ۴۱۰.

مهدیقلی‌خان هدایت به چاپ سنگی رسید و اکنون چاپ‌های دیگر آن نیز موجود است.

- شمس‌الحقایی: هدایت، به منظور در دست داشتن کتاب آموزشی مناسب وظیفه مربیگری، در سال ۱۲۶۰ گلیچینی از غزل‌ها و قصیده‌های مولوی را گرد آورده، به خط خود نگاشته و نام آن را شمس‌الحقایی گذاشته است. این نسخه در کتابخانه عبدالحسین بیات در اراک نگهداری می‌شود و نسخه دیگری، که آن را هم خود هدایت در سال ۱۲۶۲ نوشته، در کتابخانه کاخ گلستان با شماره ۵۲۳ محفوظ است. این کتاب، هنگام اقامت هدایت در تبریز در سال ۱۲۸۱، دو بار در آن شهر به چاپ سنگی رسیده است. در سال‌های اخیر، غزل‌های شمس‌الحقایی، با مقدمه رضا معصومی، با نام چشمه خورشید چند بار چاپ شده است.^۱

- مثنوی انوارالولایه: رضاقلی‌خان این منظومه را بر وزن مخزن الاسرار نظامی سروده و به قلم خود در سال ۱۲۶۶ کتابت کرده است. این نسخه در کتابخانه مجلس، با شماره ۱۵۸۴۲، محفوظ است. نسخه دیگری، که آغاز و انجام آن مهرهدایت را دارد، در سال ۱۲۷۵ نگاشته شده، در کتابخانه ملک با شماره ۵۵۴۱ نگهداری می‌شود و در پایان آن با خط دیگری مرقوم است که شش هزار و چهارصد و سی و چهار بیت نوشته شده است.

- فهرس‌التواریخ: این اثر، پیش از سفر رضاقلی‌خان به خوارزم، در سال ۱۲۶۷ به پایان رسید و مؤلف آن را همان زمان به ناصرالدین شاه داد و عزیزت کرد. همان گونه که از نام اثر پیداست، موضوع آن ثبت سال‌شمارانه و فهرست‌وار رخداد‌های تاریخی از سال نخست هجری است. دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث به تصحیح و مهیاسازی کتاب همت گماشتند و در سال ۱۳۷۳ آن را به چاپ رساندند. دکتر نوایی،

۱. ظاهراً به نسخه‌های خطی شمس‌الحقایی توجه چندانی نشده است، زیرا همه جا تاریخ تدوین این کتاب را به سال‌های اقامت هدایت در تبریز بازگردانده‌اند؛ حتی در مقدمه چشمه خورشید، تدوین و نخستین چاپ سنگی کتاب، سال ۱۲۸۴ ذکر شده است (هنگامی که هدایت به تهران بازگشته بود). در شناسنامه نسخه اراک نیز تاریخ تدوین را که هدایت به خط خود نوشته، به خط، «سنه ۱۲۰۶» خوانده‌اند. احتمالاً سبب این اشتباه آن است که در عددنویسی آن دوره «صفر» نوشته نمی‌شد (همان گونه که هدایت در کتبی مانند نژادنامه تاریخ‌ها را بدون صفر نگاشته است)؛ بنابراین و با توجه به تصریح هدایت به تدوین کتاب در زمان سلطنت محمدشاه، سال ۱۲۶۰ را باید تاریخ صحیح دانست.

در مقدمه، اثر را به دو بخش تقسیم کرده و بخش نخست را، که دربرگیرنده وقایع تا سال ۱۰۵۶ است، «سرقت ادبی و تاریخی» مؤلف از کتاب *شاهد صادق*، نگاشته میرزاحمدصادق بن محمدصالح آزادانی اصفهانی، دانسته است.

- *سفارت‌نامه خوارزم*: آغاز و انجام نگارش این سفرنامه، منطبق بر سفر نگارنده آن به خوارزم، و بنابراین از ۱۲۶۷ تا نخستین ماه از سال ۱۲۶۸ است. این کتاب در سال ۱۳۵۶ خ به اهتمام علی حسوری و در سال ۱۳۸۵ به کوشش جمشید کیانفر به چاپ رسیده است؛ در نسخه اخیر آمده: «نخستین کسی که متوجه اهمیت *سفرنامه هدایت* شد، شارل شفر فرانسوی بود. او با استفاده از دو نسخه خطی که در اختیارش بود اقدام به چاپ آن کرد (۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م) و در این چاپ، افزون بر ترجمه متن فارسی به فرانسه، تعلیقات سودمندی نیز بر آن افزود».^۱

- *مظاهر الانوار*: کتابی است در ذکر فضایل امامان شیعه که در سال ۱۲۶۸ به خط عبدالحمید کاتب نوشته شده است. این نسخه در کتابخانه مجلس با شماره ۲۱۶۶ نگهداری می‌شود.

- *ریاض المحبین*: این رساله در باب تمایز محبت مذموم و محبت ممدوح تألیف شده و مشتمل بر حکایات پندآموز و اشعار فراوانی از مولوی و خود مؤلف است. با وجود نزدیکی سبک این رساله با قلم رضاقلی‌خان، در صفحات ابتدایی کتاب عباراتی آمده که انتساب آن را به وی محل تردید کرده است: «حقیر... رضا قلی ابن محمد قلی نوری غفرالله له که یک چند از برای بقای نسل آیت رب لاتذرنی فردا و انت خیرالوارثین مداومت نموده و چون مسئلتم را اجابت نفرمودند... دل به داغ نومیدی نهاده زبان در مقال اهل حال برگشادم تا چون کمیت جان بر جهان دیگر جهانم و در رکاب شاهسواران آن میدان پیاده مانم به روزگارم یادگاری بماند». این که مؤلف نام پدر خود را «محمد قلی نوری» ذکر کرده در آثار هدایت بی‌سابقه است و کسی در ذکر نام پدر خود به خطا نمی‌افتد. به علاوه، این رساله در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۷۰، نوشته شده و می‌دانیم که هدایت در آن سال نوادگانی هم داشته است؛^۲

۱. *سفارت‌نامه خوارزم*، تصحیح جمشید کیانفر، ص بیست و سه.

۲. علیقلی‌خان، فرزند ارشد هدایت، در سال ۱۲۶۸ که دارالفنون افتتاح شد، تحصیل را آغاز کرد اما، به گفته خود، «با زن و بچه» نتوانست تحصیل را ادامه دهد و کتابدار آنجا شد (*خاطرات و خطرات*، ص ۶۱).

بنابراین، مداومت بر دعای بقای نسل، که اجابت هم نشده باشد، با زندگی هدایت همخوانی ندارد. تذکره‌نویسان قدیم و اخیر نیز، جز در موارد اندک، از این کتاب در فهرست آثار هدایت نام نبرده‌اند. قدیم‌ترین نسخه *ریاض‌المحبین* در سال ۱۲۷۰ به خط محمدرضا کلهر نوشته شده و به چاپ سنگی رسیده است. نسخه‌هایی از چاپ‌های سنگی متأخر در کتابخانه‌های مجلس، آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی،^۱ نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی) و آیت‌الله مرعشی موجود است. انتشارات بقیة الله قم نیز این کتاب را در سال ۱۳۷۶ خ چاپ کرده است.

- *تاریخ روضة‌الصفای ناصری*: کتاب *روضه‌الصفاء* اثری تاریخی از میرخواند است که هدایت، به دستور ناصرالدین‌شاه، سه جلد شامل وقایع تاریخی از دوره صفویه تا پایان دهه نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه بر آن افزود و مجموعه ده جلدی را در سال ۱۲۷۴ به چاپ رساند. انتشارات اساطیر در سال ۱۳۸۰ چاپ جدیدی از این کتاب را با تصحیح جمشید کیانفر عرضه کرده است.

- *مجموعه قصاید و مسمطات*: ۱۲۹۰۰ بیت قصاید هدایت، پس از مسمطات او، در نسخه‌ای که خود وی در سال ۱۲۷۵ نگاشته است، در کتابخانه مجلس با شماره ۱۰۸۴ حفظ می‌شود.

- *نثر/دنامه*: در برگ اول قدیم‌ترین نسخه این کتاب، که در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود (با شماره ۳۰۵- ج حقوق) نوشته شده است: «نژادنامه پادشاهان ایرانی نژاد و سلطنت ایشان پس از ظهور دین اسلام از تألیفات فقیر حقیر رضاقلی‌المختلص به هدایت...». کاتب این نسخه خود هدایت است و تاریخ کتابت را ۱۲۷۶ ذکر کرده، اگرچه آخرین سطور کتاب به رخدادهای سال ۱۲۷۴ اختصاص یافته است. نسخ دیگر: کتابخانه بنگپور هند، ش ۵۱۸، و کتابخانه موزه بریتانیا، ۳۳۷۸.

- *مثنوی خرم بهشت*: این منظومه حماسی به سبک شاهنامه و در توصیف جنگهای صدر اسلام سروده شده است. سرایش آن، به سبب مشغله و موانع کاری، حدود ده سال ادامه داشته و، به تصریح هدایت در ابیات پایانی اثر، در سال ۱۲۷۷ خاتمه یافته است؛ اما

۱. تاریخ این نسخه، که با شماره ۲۳۹۱ نگهداری می‌شود، به سبب شیوه کاتب در نگارش اعداد، به اشتباه ۱۲۶۰ معرفی شده، اما نسخه کتابخانه ملی، تاریخ صحیح ۱۲۷۰ را در فهرست خود دارد.

نسخه‌ای از این کتاب که در دست است در سال ۱۲۸۶ نگاشته شده و در کتابخانه مجلس با شماره ۴۳۳ نگهداری می‌شود.

- دیوان غزلیات: می‌دانیم که رضاقلی خان از «بدو شباب» سرودن غزل را آغاز کرده و خود نیز از تبدیل مقطع برخی غزلهایش، پس از تغییر تخلص، یاد کرده است.^۱ اما نسخه‌ای از غزلیات وی که در کتابخانه مجلس، با شماره ۷۸۸۳، نگهداری می‌شود، به خط عبدالله تفرشی در سال ۱۲۷۷ نوشته شده و افزون بر غزلیات، دربرگیرنده قطعات، ترجیعات، رباعیات و اشعار دیگری از هدایت است. نسخه دیگری، شامل غزلیات، رباعیات و قطعات، در کتابخانه دانشگاه اصفهان با شماره ۲۰۸۲۴ محفوظ است. همچنین، در کتابخانه آیت الله گلپایگانی نسخه‌ای از دیوان هدایت یافتیم.

- خردنامه مظفری: وجه تسمیه این اثر، اهدای آن به مظفرالدین میرزا در زمان ولایت عهدی او بوده و حاوی حکایات پندآموز است. نسخه موجود در سال ۱۲۸۱ به خط فضل‌الله منشی طباطبایی نگاشته شده و در کتابخانه ملی با شماره ۷۳۴ محفوظ است.

- اجمل‌التواریخ: این کتاب را، که مجملی است از سلسله‌های پادشاهی تاریخ ایران از پیشدادیان تا ناصرالدین شاه، هدایت به خواست مظفرالدین میرزا و برای آموزش او در تبریز تألیف کرده و در سال ۱۲۸۳ به چاپ سنگی رسانده است.

- رساله پرتوستان: نوشته‌ای است در شرح حال مشایخ طریقت و علمای دوره قاجاریه که در سال ۱۲۸۳ در دارالسلطنه تبریز تألیف شده است. ۸۱۷۵۳۰ شماره بازیابی این اثر در کتابخانه ملی است.

- فرهنگ انجمن آرای ناصری: هدایت که در تمام زندگی پژوهشی خود به یافتن معنای واژگان آثار مشهور و منظوم فارسی می‌پرداخت و در حواشی کتاب‌های خود و دیگران برای معنی کردن لغات مهجور قلم می‌زد، حاصل کوشش‌های چندین ساله را در فرهنگ انجمن آرا گردآورد و در سال ۱۲۸۶ به انجام رساند. این اثر در سال ۱۲۸۸، پس از درگذشت او، به خط میرزا آقا کمره‌ای نوشته و با پیگیری علیقلی خان مخبرالدوله چاپ شد.

- *اصول الفصول فی وصول الحصول*: هدایت این رساله را در باب عرفان و تصوف در سال‌های ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ نگاشته است. نسخه‌ای از این کتاب، که به احتمال قوی به خط خود هدایت است، در کتابخانه دانشگاه بوعلی‌سینای همدان، با شماره ۵۷ ب، نگهداری می‌شود. نسخه دیگر را مهدیقلی‌خان هدایت به کتابخانه مجلس اهدا کرده و هم اکنون با شماره ۲۱۰۳ محفوظ است.^۱

- *مجمع الفصحا*: برخی از مستشرقان، مانند شفر، این تذکره را مهم‌ترین اثر رضاقلی‌خان دانسته‌اند^۲ و برخی نیز هدایت را فقط به واسطه همین اثر می‌شناخته‌اند.^۳ این کتاب دربرگیرنده تاریخ شعر فارسی از سده دوم هجری، و شرح حال و نمونه اشعار شعرای آن زمان تا سال ۱۲۸۴ است و پژوهش و نگارش آن از جوانی مؤلف آغاز شده و در سال ۱۲۸۸ پایان یافته است.^۴ *مجمع الفصحا* نخستین بار، هفت سال پس از درگذشت هدایت، در تهران به چاپ سنگی رسید و در دهه‌های اخیر چاپ‌های دیگری از آن، با تصحیح استاد مظاهر مصفا منتشر شده است.

آنچه ذکر شد، رساله‌ها و منظومه‌های مستقل رضاقلی‌خان بود که به صورت کتاب‌های جدا، یا در قالب مجموعه‌هایی در کنار نوشته دیگران، به دست ما رسیده است. افزون بر نگاشته‌های یادشده، دو مجموعه از مکتوبات هدایت و نوشته‌های پراکنده دیگری از وی نیز موجود است که به معرفی آنها می‌پردازیم.

- *کلیات هدایت*: رضاقلی‌خان در سال ۱۲۴۷، به دستور حسینعلی میرزا فرمانفرما، مجموعه‌ای از نوشته‌های خود را گردآورده، به او و پسرش، رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، تقدیم کرده است. این مجموعه دربرگیرنده *رساله لطایف*، *منشآت*، *گلستان ارم*، *غزل‌ها*، *قصاید*، *قطعات*، *رباعی‌ها* و *ترجیعات* هدایت است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه کاخ

۱. محقق گرامی، دکتر ایرج‌پور، بخش‌هایی از *اصول الفصول* را به منظور ارائه رساله دکترای خود، تصحیح کرده و مقاله‌ای نیز درباره آن نگاشته است؛ «اصول الفصول، دانشنامه‌ای گمنام در تحقیقات عرفانی»، محمدابراهیم ایرج‌پور، *نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز*، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ش ۲۰۴.

۲. *سفارت نامه خوارزم*، تصحیح جمشید کیانفر، ص ۳۷ و ۳۸.

۳. *خاطرات و خطرات*، ص ۶۲.

۴. اگرچه *اصول الفصول* آخرین کتابی است که هدایت آغاز کرده و به پایان برده، اتمام *مجمع الفصحا*، به گفته خود او و با استناد به شعری از میرزا عبدالوهاب، که تاریخ تکمیل کتاب را ذکر کرده، سال ۱۲۸۸ است (مقدمه *مجمع الفصحا*، ض و ط).

گلستان با شماره ۵۵۸ نگهداری می‌شود. در پایان *گلستان ارم* مندرج در این نسخه، هدایت فهرست آثار خود را به نظم درآورده و به «حکمت‌نامه» و «مرآت عشاق» نیز اشاره کرده است که تاکنون نسخه‌ای از آن‌ها یافت نشده و در هیچ یک از شروح نگاشته‌شده درباره هدایت نیز نامی از آن‌ها برده نشده است.

- *بیاض هدایت*: جنگی است از نوشته‌های هدایت درباره موضوعات گوناگون، مثنوی‌هایی از او، نوشته‌هایی به شیوه نشاط اصفهانی، فصلی از *بحرالحقایق*، *انیس العاشقین*، اشعاری از مسعود سعد سلمان، عماد غزنوی و دیگران. این مجموعه در کتابخانه ملی با شماره ۱۶۰۰۳ محفوظ است.

- *منشآت*: نوشته‌هایی در قالب نامه‌نگاری عاشقانه، بیست و پنج برگ از کلیات *هدایت* را به خود اختصاص داده است. در مجموعه خطی ۲۴۱۵ کتابخانه دانشگاه تهران نیز صفحه ۲۹ تا ۴۳ و ۴۲۶ تا ۴۲۹ دربرگیرنده منشآت عاشقانه، تهنیت‌نامه و تعزیت‌نامه‌هایی از هدایت به خط خود اوست که بخشی از آن، با تفاوت اندک، در کلیات هم یافت می‌شود. همچنین، نوشته‌ای عاشقانه، در ۱۸ برگ، در مجموعه شماره ۶۱۳۲ کتابخانه ملک نگهداری می‌شود.^۱

۱. هرچند این اثر فاقد نام مؤلف و تاریخ نگارش است، بخشهایی از آن را عیناً در کلیات هدایت یافتیم و دارنده آن، شخصی به نام علی‌اکبر ابن وقایع نگار نیز در سال ۱۳۱۱ در پایان آن نوشته است: «از انشائات مرحوم مغفور رضاقلی خان لاله‌باشی اطاب‌الله‌تراه است». اما نکته قابل توجهی که به نظر می‌رسد مورد غفلت واقع شده، این است که بخش پایانی نوشته از هدایت نیست. در این بخش آمده است:

وطنم مرو و مسکنم شد ری منصیب بندگی به حضرت کی

خود وقایع‌نگار پادشهم پانهاده به دوش مهر و مهم

هم به دفتر دبیر دیوانم هم به رتبت بر از دبیرانم

آشکار است که سراینده این ابیات، دبیر و وقایع‌نگاری از اهالی مرو است که در ری به خدمت پادشاهی مشغول بوده، و او کسی نیست جز میرزا محمدصادق وقایع نگار، متخلص به هما و مشهور به همای مروزی، منشی و تاریخ نگار فتحعلیشاه، که در سال ۱۲۵۰ ق درگذشته است. پس از میرزا محمدصادق، پسرش محمدجعفر لقب و منصب پدر را به ارث برد. با توجه به فاصله زمانی ۶۱ ساله میان فوت همای مروزی و امضای نوشته مورد بحث، احتمالاً علی‌اکبر نواده او و فرزند وقایع‌نگار دوم است. به گمان ما، از آنجا که سبک پرسوز و گداز منشآت همای مروزی با نثر عاشقانه هدایت تجانس دارد، چنین التقاطی روی داده است. برای آگاهی بیشتر از شرح حال وقایع‌نگار ← «میرزا محمدصادق مروزی در مسند وقایع نگاری»، دکتر ناصر تکمیل‌همایون، *فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، ش ۵۳، بهار ۱۳۸۴.

- مقدمه‌نگاری‌ها و حاشیه‌نویسی‌های هدایت: رضاقلی‌خان، برای معرفی بعضی از آثاری که در دست داشته، مقدمه و توضیحاتی نوشته است که برای آگاهی پژوهندگان گرامی به برخی از آنها که دیده‌ایم اشاره می‌کنیم.

• مقدمه و تصحیح دیوان منوچهری؛ نسخه شماره ۲۶۷۴ کتابخانه مجلس؛ هدایت در سال ۱۲۶۰ در انتهای دیوان منوچهری دامغانی نوشته است که در سال ۱۲۴۷، در شیراز، نسخه‌ای شامل هزار بیت از اشعار منوچهری به دست او افتاده و در سال‌های بعد، با استفاده از چند نسخه دیگر و تذکره‌های قدیم، این دیوان را گردآورده است. این دستخط مطالبی در شرح حال منوچهری دارد که اشتباهات برخی از تراجم درباره او را اصلاح کرده است.

• مقدمه دیوان سیف اسفرنگ؛ نسخه شماره ۱۲۰۵ کتابخانه سپهسالار (مدرسه شهید مطهری)؛ دیوان سیف‌الدین اعرج اسفرنگی در سال ۱۲۷۳ وارد کتابخانه اعتضادالسلطنه شده و هدایت شرح حال او را در سی و شش سطر، و سپس بیست و دو بیت از اشعار وی را مجموعاً در سه صفحه نوشته و در اول کتاب گذاشته است. همچنین، تصحیح متن انجام داده و برگ ۱۹۵ نیز به خط اوست.

• سرگذشت قطب نیریزی؛ نسخه خطی اهدایی محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران با شماره ۳۶۴؛ هدایت در سال ۱۲۸۳ بر دو رساله «ابداعیه» و «فصل الخطاب» از قطب‌الدین محمد حسینی نیریزی (۱۱۰۰-۱۱۷۳)، عارف معاصر سلطان حسین صفوی، مقدمه‌ای در شرح حال او نوشته و پاره‌ای از مثنوی‌های وی را نیز آورده است.^۱

• منتخب اشعار ساقی خراسانی؛ نسخه شماره ۹۹۰ کتابخانه مجلس؛ هدایت در سال ۱۲۸۶ منتخبی از اشعار حاجی محمدزمان جلایر کلاتی، متخلص به ساقی، را در این نسخه گردآورده و دیباچه‌ای بر آن نگاشته است. حاشیه‌نویسی‌های متعددی نیز به امضای او در کتاب دیده می‌شود.

به همین منوال: اشعة اللمعات، که جامی در شرح لمعات عراقی نگاشته و هدایت در خبوق خریداری کرده است (سپهسالار/شماره ۲۹۳۴)؛ لغات ثلثه یا ترجمان معارف، که رضاقلی‌خان در سال ۱۲۷۱ خریداری کرده (سپهسالار/۳۴)؛ دیوان سعیدای هندوستانی،

۱. جالب است که قطب نیریزی هم اثری در قالب مثنوی به نام انوارالولایه دارد. آثار دیگر او: انوارالهدایه، نورالهدایه، منهج التحریر، مفتاح الفتوح و رموزالکنوز.

که در سال ۱۲۸۲ در تبریز در دست هدایت بوده (مجلس/۱۴۰۸۹)؛ دیوان الفت کاشانی، که غیر از توضیحات هدایت حاوی نوشته‌ای از او درباره فوت محمدشاه است (مجلس/۹۴۷)؛ دیوان ملا محسن فیض کاشانی، که در سال ۱۲۷۷ در تملک هدایت بوده و در ۱۲۸۵ وارد کتابخانه اعتضاد السلطنه شده است (سپهسالار/۱۲۴۵)؛ دیوان قطران تبریزی، که هدایت در سال ۱۲۵۱ تصحیح و کتابت کرده و در مجلس موجود است؛ جنگی شامل اشعار قاسم انوار، اوحدی، خواجه، مولوی، خاقانی، سنایی و ... که هدایت در سال ۱۲۵۳ در شیراز مبیعه نموده است. (مجلس/۲۲۶۳)؛ دیوان عبدالواسع جبلی (سپهسالار/۳۹۳)؛ مرصادالعباد (سپهسالار/۱۳۲۵).^۱

علاوه بر آنچه ذکر شد، آثاری از دیگران نیز در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شوند که به قلم هدایت استنساخ شده‌اند. رضاقلی‌خان در سال ۱۲۵۸ دو کتاب *روشنایی‌نامه* و *الندامه فی زاد/القیامه*، از ناصر خسرو، و منتخبی از اشعار او را کتابت کرده است که در کتابخانه ملی محفوظ‌اند. همچنین، *جاماسپ‌نامه*، در کتابخانه آستان قدس، به قلم هدایت نگاشته شده است.^۲

هدایت‌نامه

اگرچه رضاقلی‌خان این کتاب را به مناسبت تخلص خود نام نهاد، این نام پیش از او نیز بر کتاب‌هایی از این دست گذارده شده بود، از جمله *هدایت‌نامه* یا *سفینه‌الملوک*، از ملا ادهم خلخالی، که در ۱۰۶۶ق در موعظه و اخلاق نگاشته شده و اکنون در کتابخانه عبدالمجید مولوی در مشهد محفوظ است. همچنین، *هدایت‌نامه‌ای منظوم* که شامل حکایات عرفانی است، از درویش ناصر بخاری، از صوفیان قرن هشتم، به یادگار مانده و در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود.

۱. از آنجا که کتابخانه اعتضاد السلطنه بعدها به کتابخانه سپهسالار پیوست، و با توجه به سال‌ها همکاری و معاونت هدایت با علیقلی‌خان اعتضاد السلطنه در دارالفنون و وزارت علوم، یافتن نسخه‌های بیشتری که حاوی دست‌خطی از هدایت باشند بعید نیست.
۲. البته ما این نسخه را ندیده‌ایم و از صحت انتساب خط به هدایت، که در فهرست آن کتابخانه آمده است، مطمئن نیستیم. در *شناسنامه گرشاسپ‌نامه*، ش ۱۱۶۷ مجلس، نیز احتمال داده شده است که مقدمه کتاب از هدایت باشد؛ اما با توجه به دست‌خط و نگاشته‌هایی از عباسقلی بن میرزا محمدتقی لسان‌الملک، به نظر نمی‌رسد که هدایت در این کتاب قلمی زده باشد.

به گمان ما، *هدایت‌نامه* سال‌ها پیش از تاریخ قدیم‌ترین نسخه موجود آن، که به سال ۱۲۵۳ کتابت شده، سروده شده است. هرچند نسخه‌ای از این اثر به خط خود هدایت تا کنون یافت نشده، می‌توان با دلایلی درستی این ادعا را نشان داد. نخست آن که در *مجمع الاسرار* و *ریاض‌العاشقین*، اولین رساله‌های هدایت، که در سال‌های ۱۲۳۷ تا ۱۲۳۹ نگاشته شده‌اند، ابیات فراوانی از *هدایت‌نامه* به چشم می‌خورد. دوم آن که در رساله بی‌نامی که در مجموعه ۱۶۷ حکمت ضبط شده و در بخش پیشین این مقدمه به آن اشاره شد، رضاقلی‌خان خود را مؤلف *هدایت‌نامه* معرفی کرده است. زمان نگارش آن رساله هم به سال‌های تألیف *مجمع الاسرار* و *دلیل السالکین* بازمی‌گردد؛ بنابراین، *هدایت‌نامه* پیش از آن پایان پذیرفته بوده است. سوم آن که در *تذکره دلگشا*، کتاب مشهور حاج علی‌اکبرنواب شیرازی متخلص به بسمل (۱۱۸۷-۱۲۶۳ ه. ق)، که از نزدیکان حسینعلی میرزا فرمانفرما بوده و با هدایت نیز مراوده داشته، مطالب مهمی آمده است که جای تأمل دارد. این کتاب در سال ۱۲۳۷ نگاشته شده و مؤخره‌ای درباره زلزله مهیب شیراز در ۱۲۳۹ به آن افزوده شده است. بسمل در شرح حال هدایت نوشته است: «در اوایل حال چاکر تخلص نمودی بعد از آن به هدایت تخلص جسته، جوانی است ظریف و نیک اخلاق و آدمی پاکیزه روش و خالی از نفاق. طبعش قادر و فنون سخنوری را ماهر و در انواع سخن کما ینبغی کامل و به طریقه صوفیان صافی اعتقاد مایل. گاهی به طرز تصوف اشعار گوید و اکثر مسلک ایشان را پوید. صاحب دیوان است و مثنوی به بحر رمل مسمی به *هدایت‌نامه* قریب به پنج هزار بیت و مثنوی دیگر به بحر لیلی و مجنون مسمی به *انیس‌العاشقین* و دیگری به بحر خسرو و شیرین موسوم به *گلستان ارم* گفته و تذکره‌ای مشتمل بر احوال عرفا و حکمای متقدم و معاصر در دست دارد، هنوز به اتمام نرسیده. طبع خوشی دارد، صحبتش اکثر میسر است...»^۱ آشکار است که هنگام نگارش این سطور، *هدایت‌نامه* کامل بوده، زیرا تعداد ابیات آن را قریب پنج هزار ذکر کرده است که با ۴۷۰۶ بیت نسخه موجود مطابقت دارد. شارح ترتیب آثار هدایت را نیز رعایت کرده است؛ می‌دانیم که رضاقلی‌خان ابتدا غزل و قصیده می‌سروده و، پس از تغییر تخلص، *هدایت‌نامه* را در قالب مثنوی سروده است. از این رو، شارح ابتدا *دیوان* و *هدایت‌نامه*، و پس از آن آثار دیگر را ذکر کرده است.

نکته دیگر آن است که بسمّل، در ابتدای شرح حال، نام هدایت را «رضاقلی بیک» آورده است. کاتب ریاض/العاشقین نیز، که در سال ۱۲۳۸ این کتاب را نوشته، مؤلف اثر را «رضاقلی بیک متخلص به هدایت» معرفی کرده است (برگ ۱۱). بنابراین، هدایت تا پیش از سال ۱۲۴۵، که از فتحعلی شاه لقب «خان» گرفت، با لقب «بیک» نامیده می‌شده و همین نیز مطالب گفته شده دربارهٔ زمان سرایش هدایت/نامه را بیشتر تأیید می‌کند.

رضاقلی خان هدایت/نامه را همانند منطق/الطیر و مثنوی معنوی در بحر رمل سروده و حکایات، احادیث و آیات را به شیوهٔ این آثار به نظم کشیده است. هدایت در پیروی از سبک مولوی به تقلید گراییده و بسیاری از ابیات صرفاً تغییری در چینش واژگان اشعار مولوی است. اما در بخش‌هایی تأثیر زبان فردوسی و نظامی و شاعران دیگر بر سروده‌های او آشکار است، که در پی نوشت‌ها به هریک اشاره خواهد شد.

جوانی و کم‌تجربگی شاعر در سرایش مثنوی سبب شده است که ابیات سستی را در جای جای اثر شاهد باشیم. با وجود این، احاطهٔ هدایت بر لغات فارسی و عربی و آشنایی او با اشعار بزرگان ادب ایران مشهود است.

در نهایت، هدایت/نامه چونان اثری از دورهٔ بازگشت در شعر فارسی، که سرودهٔ شخصیتی برجسته در این دوره است، و همچنین، به سبب پیوند آن با یکی از جریان‌های مهم و تأثیرگذار فکری، سیاسی و اجتماعی، که همانا شیعی‌سازی ادبیات و تمرکز بر موضوع «ولایت» در تصوف متشرع نعمت‌اللهی است، اثری درخور توجه به نظر می‌رسد.

نسخه‌ای که کوشش ما صرف تصحیح آن شده در سال ۱۲۵۳ در شیراز به خط نستعلیق خوش به قلم کاتبی به نام محمد کریم نگاشته شده است. مشخصات دیگر این نسخه:

کاغذ: فرنگی، نخودی، ۱۴ سطر کامل، عناوین با مرکب قرمز، ۳۵۴ صفحه ۱۴۰×۹۰ mm؛

جلد: تیماج قهوه‌ای روشن یک لایه، لبه منگنه، ۲۱۰×۱۵۰ mm.

هدایت، در حاشیهٔ بعضی از صفحات، ابیاتی را افزوده و همچنین، در زیر و بالای برخی از واژگان، معنای آن‌ها را ذکر کرده و در مواردی نیز واژهٔ مرجحی را جانشین کرده است. این افزوده‌ها و اصلاحات نشان می‌دهند که نسخهٔ حاضر، سال‌ها پس از کتابت، نزد شاعر بوده است؛ چنان که در ابیات ۱۱۳۲–۱۱۳۳، که در حاشیه نگاشته

شده، نام شهرهای خوارزم آمده است که هدایت در سفر به آن دیار به سال ۱۲۶۷ با آنها آشنا شده و در سفارت نامه‌اش شرح داده است.

در صفحه اول نسخه، با خطی بد و مغلوپ نوشته شده است: «دیوان مثنوی که از منظومات مرحوم مغفور امیر شعراء رضاقلی خان هدایت لله‌باشی به مبلغ بیست تومان خریداری شد حرره محمدعلی میرزا ابن ملک‌آرا ابن خاقان مغفور سنه ۱۲۹۹».

کوشش ما برای مشخص کردن هویت تاریخی خریدار نسخه بی‌نتیجه ماند، زیرا پسران فتح‌علی‌شاه، که لقب ملک‌آرا داشتند، محمدقلی میرزا و کیومرث میرزا بودند که هیچ‌یک پسری به نام محمدعلی میرزا نداشته است. نام تنها پسر عباس میرزا ملک‌آرا، که پیشتر از او سخن گفته شد، نیز محمدمیرزا بوده است.^۱

شیوه تصحیح

در این بخش، آنچه را که به گونه ساختاری در تصحیح اعمال کرده‌ایم یادآور می‌شویم و موارد خاص را در پاورقی هر صفحه می‌آوریم:

۱. سرهم‌نویسی حرفها، اسمها و فعلها تا جایی که مغل قافیه بندی ایات نشود تصحیح شد، مانند: انولی ← آن ولی، راهمیاید ← راه می‌باید، یکقوم ← یک قوم، حکمتست ← حکمت است، ایقضا ← ای قضا؛
۲. «ب» از اسمها گسسته و به فعلها پیوسته شد: بگوش ← به گوش، به جست ← بجست، بابش ← به آبش، به بپند ← ببپند؛
۳. «نه» به افعال منفی متصل شد: نه بپند ← نبپند، نه پنداری ← نپنداری؛
۴. در رسم الخط نسخه، «گ» همه جا «ک» نوشته شده است، که تصحیح شد: که ← گه، بیگمان ← بی‌گمان، بیکه ← بی‌گه، گرفتار ← گرفتار؛
۵. «ی» وحدت و خطاب، که در متن نسخه به شکل «ه» آمده یا اصلاً نگاشته نشده است، همه جا تصحیح شد: پروانه ← پروانه‌ای، بهره ← بهره‌ای، رفته ← رفته‌ای، و

۱. ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۲۶ و پاورقی همین صفحه به نقل از اکسیرالتواریخ؛ تاریخ ذوالقرنین، ج ۲، ص ۱۰۷۸؛ تذکره خاوری، ص ۱۴۰؛ القاب رجال دوره قاجاریه، ص ۱۷۰.

در انتهای هر مصراع: هر یکی در منزلی و پایه هر یکی اندر مقام و مایه ← ... پایه‌ای
... مایه‌ای؛

۶. نقطه‌گذاری تمام متن بی‌قاعده است، به طوری که کلماتی بدون نقطه و کلمات دیگر با نقطه اضافی نوشته شده‌اند. تزیین واژگان با افزودن یا جابه‌جایی نقاط و نهادن نقطه‌های کلمه‌ای بر کلمه دیگر نیز گاهی تصحیح را دشوارتر کرده است: حلیس ← جلیس، اینس ← انیس، کسث ← کشت، ایدرنعا ← ای دریغا، چون نجولش اندر مستی ← چون به خویش آمد ز مستی؛

۷. در متن، «ه» در انتهای کلمات در «ها»ی جمع ادغام شده است که همه موارد به شکل جدا نوشته شد: هیمها ← هیمه‌ها، نالها ← ناله‌ها، جامها ← جامه‌ها، گرمابها ← گرمابه‌ها؛

۸. غلطهای املائی تصحیح شد و آنچه در رسم الخط آن دوره متعارف بوده و اکنون تغییر کرده است، به شیوه چشم‌آشنای امروز نوشته شد: تذویر ← تزویر، گلذار ← گلزار، کسیف ← کثیف، خاموش^۱ ← خاموش؛ خورد ← خُرد؛ برخواست ← برخاست و...؛
۹. در متن، اتصال یا جدانویسی «است» به «ی» آخر کلمات، پیرو قاعده خاصی نیست؛ در تصحیح نیز به جای اصرار بر یکدست کردن، بنا بر اقتضای خوانش و زیبایی متن، عمل شد؛

۱۰. هدایت هر جا که خواسته ابیاتی را از هامش به متن بیفزاید از علامتی شبیه ۷ سود جسته و علامت دیگری برای حذف بعضی از ابیات به کار برده که در آثار دیگر او نیز تکرار شده است؛ این موارد در تصحیح اعمال و در پانوشت ذکر شد؛

۱۱. آنچه را به قلم شاعر اصلاح شده است این گونه در پانوشت آوردیم: شاعر: قصدها ← قصه‌ها؛ و آنچه را تغییر داده است، بدین صورت نشان دادیم: شاعر: جوشان ← تالان؛ هر گونه یادداشت و توضیح دیگر شاعر را نیز عیناً ذکر کردیم. بعضی از اصلاحات خود را هم این چنین یادآور شدیم: سیه ← شبه؛

۱. «خاموش» را نباید غلط املائی انگاشت زیرا نه تنها در نوشته‌های دیگر هدایت که به قلم خود اوست، بلکه در آثار دیگر آن دوره موارد بسیاری از این دست دیده می‌شود که، با توجه به ریشه‌شناسختی «خا» و «خوا»، پذیرفته بوده است.

۱۲. خطاهایی که به دلیل کم اطلاعی کاتب روی داده است و از نگاه رضاقلی‌خان نیز پنهان مانده اصلاح شد؛ مانند شیخ عبدالله حقیقت، که به جای شیخ ابو عبدالله خفیف نوشته شده بود؛

۱۳. احادیث، روایات و حکایات عربی اعراب‌گذاری، و خطاهای محتوایی یا نگارشی آنها در مطابقت با کتب مرجع اصلاح شد؛

۱۴. برای آسان‌سازی خواندن اشعار، معنای واژگان دشوار یا کمترآشنا را در پانویشت، و آنچه را به توضیح بیشتر نیاز داشت در پی‌نوشت آوردیم؛

۱۵. پی‌نوشت، فهرست پی‌نوشت و نمایه، بر اساس شماره ابیات تنظیم شده‌اند. برای ارجاع به متون منشور میان ابیات نیز چنین علامتی به کار رفته است: <؛ برای مثال، منظور از < ۳۳۰، ارجاع به متن منشور پس از بیت ۳۳۰ است. در متن نیز ابیاتی که توضیحاتی در پی‌نوشت دارند نشانه‌گذاری شده‌اند.